## حکایت عادیان

بدانکه ادم براد را نخست ده هفت سبط بود
عاد وثمود وجهار ووطیم وطسم
وجاسم ووبار عادیین دوت
وثمود میان حجاز وشام مقام ساخت
ووطیم بعمان وبحرین فرود امد و
حلیس بزمین ثمنانه وجهار باراضی
طی وجاسم میانه حرم وستوان ووبار
بزمینی که ویرا بازمیخوانند واولاد
عاد بسیار شدند ومستولی گشتند
ومهتر عملیق بن عاد بود چون وی

م

بکل رحیل [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] ابو العلی و [illegible] [illegible] [illegible]
وآن روز [illegible] نام [illegible] و [illegible]
[illegible] پادشاهی وی [illegible] [illegible]
رسید [illegible] نعمت کردن [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] غلبه کرد و جهانیان
[illegible] خود [illegible] و [illegible] [illegible]
خود ساخت و [illegible] [illegible] تا
ایام [illegible] باری تعالی [illegible]
[illegible] غلبه [illegible] تا [illegible] [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] [illegible]



درگذشت پسران وی شداد و شدید
پادشاه گشتند و بر جهانیان
غلبه کردند و ضحاک را بزمین بابل و
فارس فرستادند تا جمشید را قهر
کرد و اجایگاه فرو گرفت و آغاز
ستم و جور نهاد پس باری تعالی هود
بوی فرستاد و عاد را براه دعوت کرد
و شداد بوی التفات نکرد تا بلای
آسمانی بوی رسید و باد دیگر معاندان
بریح العقیم هلاک شدند و مرتد پس
شداد پادشاه گشت و بهود دیگر و [illegible]

وبادي در حضرموت مي بوذ وانجا مركذشت

فريدون بن اتبيان از اسباط جمشيذ ست

بدران اوار ضحاك كريخته بوذند ودر

ميانه بيابان مي بوذند جنين كويند

كه جون ضحاك هزار سال باذشاهي كرده

وهمواره بر رعيت ستم وجور ميكرد

آخر الامر وسلعه بشكل دو مار از

دوشها او بر امد ودر دان جز بمغز

سر آدمي ساكن نميشد وخلقي بسيار

بقتل آورد سبب آن تا آهنكري

از اصفهان بجهت انكه دو پسر وي كشته

بوذ

بوذ خروج كرد بر پوست آهنكران

وبر سر جوبي كرد و ضحاك را دشنام

داذ وخلقي بسيار بروي جمع شذند

ودر بي بضحاك نهاذند ضحاك بكريخت

ايشان فريدون را طلب كردند و

بر تخت نشاندند وضحاك را بدست

آوردند وهلاك كردند وان جوب را

بفال داشتند ودرفش كاويان لقب

نهاذند ومرصع كردانيدند افريدون

آهنك عاديان كرد وايشانرا متفرق

كردانيذ وبر مملكت ايشان مستولي شد

٣

وعزم دیگر مواضع کرد وپشتن جوده عالم
بگشود وجمله ملک بپسران سه گانه
تفویض کرد روم ومغرب بسلم و
ترکستان وچین بتور وفارس وعراق
وخراسان وقهستان بایرج داد سبب
انکه اورا دوستر میداشت پس ایشان
هردو متفق شدند وایرج را بکشتند
بعد از طلب منوچهر که از نژاد ایرج
بود برفت وخون جد از ایشان بخواست
وفریدون وفات یافت ومدت ملک او
پانصد سال بود منوچهر بن مشخوربار
جمعی گویند دختر زاده ایرج بوده است
وجمعی گویند پسرزاده چون فریدون
درگذشت منوچهر بحکم ولی عهدی
بر تخت نشست ودر هفت اقلیم پادشاهی
بکاشت ونهر فرات حفر کرد واب
بعراق آورد وباغ وبوستانها ساخت
وانواع اشجار ورياحين از بیشها
وکوهها نقل کرد وبعمارت عالم مشغول شد
چون ایام دولتش بشصت رسید افراسیاب
از نسل تور با لشکری عظیم اهنگ وی کرد
منوچهر از وی بگریخت وبطبرستان

رفت افراسیاب ازپی اوتا انست رفت
پس صلح کردند بر آنکه ماوراء جیحون
افراسیاب را باشد و بازگشت وهم در
زمان وی باوی تعالی شعیب با اولاد مدین
بن اسمعیل بن ابرهیم فرستاد وموسی
وهرون بفرعون ونام فرعون ولید
بن المصعب بود وازاولاد عادیان
بود که شدادان زیاده ملکی مصر و شام
بود وقصه ایشان معروف ومشهور است

افراسیاب بعد از وفات منوجهر
بفارس آمد ومدت دو سال بقتل وخرابی
مشغول

۵

مشغول بود تا زاد بن طهماسب از اسباط
منوجهر خروج کرد وافراسیاب از
ملک بخت وبا حدود خود رفت واو باز
بعلاج خرابی افراسیاب مشغول شد
وود و رود زاب بعراق آورد که اثر از این
گوبند وپنج سال باذشاهی کرد پس مملکت
ببرادر زادن گشتاسف بن ویشتاسف
سپرد ومدت شش سال باذشاهی کرد ورستم
دستان از نسل اوست طبقهٔ دوم کیانیان
مدت ملک ایشان هفتصد وی هشت سال
عدد ایشان نه تن و اسکندر رومی در او

ایام ایشان بوده است	کیقباذ
کیکاوس	کیخسرو	لهراسب
وشتاسف	بهمن	خمانی بنت بهمن
دارا بن دارا	کیقباذ
اول کیانست واز اسباط نوذر بن منوچهر است
مدت صد وبیست سال باذشاهی کرد
وهواره برکنار جیحون بوذی وبا ترک
محاربه کردی واز پیغمبران که در زمان
او بوده اند حزقیل والیاس وشمویل بوده اند
کیکاوس پسر زاده کیقباذ ذوولی عهد
او بوذ مدت صد وپنجاه سال باذشاهی کرد

کرد واب بلخ آورد وپسری داشت
که در شجاعت یگانه بوذ واز رستم دستان
تربیت یافته بوذ زن کیکاوس را
بوی تهمت کرد تا پدر بروی متغیر شد
سیاوش پیش افراسیاب رفت و
دختر وی بزن کرد برادر افراسیاب
سعایت کرد تا او را بقتل آورد وزنش
بعد از وی پسری آورد ونام او کیخسرو
کرد ودر ترکستان پرورده شد تا بحد
بلوغ رسید ازکاه کیو بن کودرز از اصفهان
برفت واورا وماذرش را بفارس آورد

وچنین گویند که موی فرو گذاشتن
و جامه کبود پوشیدن از تعزیت سیاوش را
در فارس بماند و داود و سلیمان و لقمن
در عهد او بوذند و سدّی ببابل ساخته

**کیخسرو**

چون کیخسرو درین جانب
آمذ کیکاوس بغایت پیر بوذ و
پادشاهی بوی باز گذاشت و او بر تخت
نشست و خطبه کرد و حکمها و عدل
و علم داذ و عمان خوذ زراوه و طوس
که از ابناء ملوک بوذند بالشکری تمام
بجنگ افراسیاب فرستاذ و از مقاومت



او عاجز ماندند پس رستم با جمعی دیگر
مدد فرستاذ و گویند خوذ نیز برفت
و میان ایشان محاربات عظیم رفت
و پسر افراسیاب شیده بالشکری
تمام بر بیژن خوارزم آمذ و کیخسرو را عبارت
خواند و کیخسرو او را باول ضربه هلاک کرد
پس افراسیاب بگریخت و باذربیجان رفت
و گرفتار شذ و کیخسرو او را بقتل آورد
چون ایام دولتش بشصت رسیذ لهراسب را
ولیعهد کرد و ناپدید شذ و جمعی گویند
سلیمان علیه السلام آهنگ وی کرد و او از اصطخر

بگرفت و ببلخ رفت و انجا بگاه ملک
شد و فیثاغورس در زمان وی بود است
لهراسب نبیرهٔ برادر کیکاوس است
بیشتر اقالیم بگشود جون باذشاهی
وی بصد و بیست رسید بسر خود را تمام
مقامی داد

## گشتاسف بن لهراسب

در زمان وی زردشت بدین مجوسی دعوت
کرد و مردمانرا از دین صابیان باز داشت
و در کوه اصطخر مقام ساخت گشتاسف
برو بگروید و باصطخر امد و بزند خواندن
مشغول شد و اتش کدها فرمود ساختن

لهراسب



لهراسب بدرستی بغایت بپیر بوذ و در
بلخ بوذ بس ارجاسف ملک ترک
خراسانرا خالی یافت اهنگ بلخ کرد و
لهراسب را بکشت و دختران گشتاسف
ببرد گشتاسف جون خبر یافت بسرش
اسفندیار بفرستاد و با ارجاسف جنگ
کرد و اورا هلاک کرد و خواهران از وی
باز ستد اسفندیار جون باز کشت از
بدر باذشاهی خواست بدرش اجابت
نکرد و اورا بجنگ رستم فرستاد بتقدیر
انکه جون مظفر باز اید باذشاهی بوی دهد

ومیان ایشان بزاولستان محاربات
رفت وباخر رستم را بحیلت هلاک کرد
گشتاسف از فرستادن او پشیمان شد
وولی عهدی بپسر وی داد واز آثار
گشتاسف بیضاست از ولایات شیراز
وسقراط عابد تلمیذ فیثاغورس
وجاماسف که در نجوم بی نظیر بوده است
در زمان او بوده اند واز حوادث زمان
وی آن بود که تبع ملک یمن وکنعان
بلخ را فرو گرفت بهمن بن اسفندیار
چون بر تخت نشست بکینه بلخ لشکر
فرستاد



فرستاد وزاولستان خراب کرد وبرادر
رستم بکشت که از رستم مانده بود وشهر
بسا وجهرم وبوشکان او ساخت و
مدت ملک او صد ودوازده سال بود
وذیمقراطیس وبقراط در زمان او بودند
خمانی بنت بهمن سی سال باذشاهی کرد
وملک بدارا تفویض کرد دارا بن بهمن
باذشاهی با عدل ورای بود وبیشتر ملوک
آفاق اورا مطیع شدند ووزیری
داشت با عقل ورای رشتین نام
ومدت ملکش دوازده سال بود وافلاطون در زمان
او بود

دارا بن دارا چون بپادشاهی رسید و گذشت ملک
بر وی مقرر شد و او بر وشتی متغیر
گشت و قصد کرد تا وی را معزول کنند
و شبی کسی فرستاد تا اسکندر رومی را
بران داشت تا بر وی عاصی شد و خراج
از وی باز گرفت و در میان محاربه قایم
گشت و دو مرد همدانی از کسان دارا
دارا را زخم زدند و مر لشکر اسکندر را گریختند
اسکندر در حال بیامد و سر وی بر زانو نهاد
و سوگند مغلظ یاد کرد که این نفرموده‌ام و
قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماسی
کرد

کرد تا کشندگان وی را بکشند و دختر
او را بزنی کند و بر اولاد ملوک فرس
ببخشاید نگاه دارد اسکندر بپذیرفت و
وفا کرد اسکندر الملقب بذی
القرنین پسر فیلسوف یونانی بود
نبیره عیص بن اسحق و جمعی گویند دارا
بن بهمن دختر فیلسوف بخواست چون
بوی رسید از بوی او نفور گشت و او را
باز پیش پدر فرستاد و با اسکندر از وی
آبستن بود و اسکندر سی و شش سال
نوبت سیزده سال جمله جهان بگرفت

وهمدو وهرا او اصفهان و سد یاجوج
وماجوج بنا کرد وبوقت مراجعت در
شهرزور از دنیا رحلت کرد وملک بروی
عرضه کردند وقبول نکرد بس بطلمیوس
بجای اسکندر داشتند **طبقه سوم**
اشغانیان اسکندر چون پارس بگشود
ابنا ملوک محبوس کرد ونامه بارسطاطالیس
نبشت جواب کرد که صواب انست که هریک
بر صوبی کاری تا بایکدیگر مشغول باشند
اسکندر ممالک ایران برایشان قسمت کرد
وفارس وعراق وجزیره ما بنطس رومی
داد

داد وچهار سال باوی بماند اشک
بن دارا بن دارا خروج کرد وانطیخس را
هلاک کرد ومتصرفات وی فرو گرفت
واکثر مورخان ذکر ایشان بتفصیل نیاورده
اند اما چون تختگاه داشتند وممالک ایشان
فسیح بود انرا یاد کردیم و زکریا و یحیی
وعیسی در زمان ایشان بود و واقعه اصحاب
الکهف ووبیس ورامین در زمان ایشان بوده
عدد ایشان نه تن مدت ملک ایشان دویست
وپنجاه سال اشغان بن دارا اول اشغانیان
وجمله بوی نسبت کنند مدت ملک او ده سال

اشک بن اشکان مدت ملک او بیست سال
شاپور بن اشغان مدت ملک او شصت سال
و عیسی در زمان او مبعوث گشت بهرام
بن شاپور یازده سال پادشاهی کرد
بلاش بن بهرام یازده سال پادشاهی کرد
هرمز بن بلاش نوزده سال نرسی بن بلاش
چهل سال فیروز بن هرمز هفده سال
بلاش بن فیروز دوازده سال خسرو
بن برادر عم فیروز چهل سال بلاشان بن
بلاش بن فیروز دوازده سال سی و
چهار سال اردوان بن بلاشان
سیزده سال



| | |
|---|---|
| اردوان بن اشغان | بیست و سه سال |
| خسرو بن اشغان | یازده سال |
| بلاش بن اشغان | دوازده سال |
| جودرز بن اشغان | سی سال |
| بیری بن جودرز | هشت سال |
| جودرز بن بیری | یازده سال |
| اردوان | سی و یک سال |

و این آخر اشغانیان است که اردشیر او را هلاک کرد
طبقه چهارم ساسانیان مدت ملک
ایشان چهارصد و بیست و یک سال عدد
ایشان سی و یک نفر اول اردشیر بن بابک

[illegible] اردشیر

نبیرهٔ ساسان بن بهمنست در روزگار
اردوان خروج کرد و اصطخر فرو گرفت
بسبب آنکه پدر و مادر وی آنجا حاکم بوذ
و کردان که پیوسته لشکر فرس بوذند
با وی متفق شدند و اردوان بکشتند
و دیگر ملوک قمع کردند و جنبی کویند
که از جملهٔ ملوک جهارگانه که جمله جهان
گرفتند یکی او بوذ و در عدل و سیاست
قاعدها نهاذ که پیش از وی ننهاده بوذند
و از آثار وی کوره اردشیرست در فارس
و اصل آن کوره فیروزاباذست و تفلیم

13

آنرا جور گفتندی درمیان آخرهٔ
افتاذست و آنرا سوری محکم بوذ
چون اسکندر بانجا رسید از گرفتن عاجز
شد رودی از بالای آن می‌رفت
اسکندر آن رود را در شهر انداخت
و خراب کرد و آن آب با مرور ایام جمع
می‌شد و منفذی نمی‌یافت تا چون دریا
شد اردشیر مهندسان را بفرمود تا نشیب
آن طلب کردند و آب را راه داذند
و بفرموذ تا شهری مدور بنا کردند
و درانجا عمارتها و بناها غریب بساخت

[illegible]

وهنوز مانده است وشهر بردسیر
از عمارت بنا اوست وحفر رود
مسرقان اوکرد وکواشر از کرمان واهواز
از خوزستان وجزه از موصل
وخط از عمارت همه او بنا کرد و
مدت سی سال داشت پادشاهی
کرد وچهارده ازان آن بوذ که
حکم او در ربع مسکون جاری
بوذ واورا وصایا وعهود است
بغایت خوب بعد ازان بجوار
حق پیوست

شابور بن

شابور بن اردشیر مدت سی ویک سال
وچند ماه پادشاهی کرد ودر جهان بسیار
عمارت کرد هرمز بن شابور مدت دو
سال پادشاهی کرد ورامهرمز از
خوزستان ودسکره که میان بغداذ
وخوزستانست بنا اوکرده است
بهرام بن هرمز چون پادشاه گشت شیعه
مانی را حب ومکرم داشت وبخود شان
نزدیک کرد تا مانی بردی واثق شد
ونزدیک وی آمد واورا نزجیبی تمام
میکرد تا اتباع اورا جمله بدست آورد

١٤

الجزو الرابع

انگاه علما را حاضر کرد ابتدا تا با مانی
بحث کردند و او را ملزوم کردند
و کفر او مبین گشت توبه بروی
و امتش عرض کردند قبول ننمود
بس بفرمود تا پوست او بیرون کردند
و بکاه در آغندند و هر کس از اتباع
او که دعوت کرده بود زندان ابد
فرمود و مذهب او منقطع شد و
مدت ملک او سه سال و سه ماه بود
بهرام بن بهرام مدت هفت سال باذشاهی کرد
بهرام بن بهرام بن بهرام سیزده سال و نیم باذشاهی کرد
نرسی



نرسی بن بهرام هفت سال و نیم باذشا
هی کرد هرمز بن نرسی هفت سال و
پنج ماه باذشاهی کرد شابور بن هرمز
هرمز چون وفات یافت زنش آبستن بود
امرا و اکابر جمع شدند و تاج از بالای
سر زن در آویختند و مطیع او بودند
تا شابور در وجود آمد و بزرگ شد
و آهنگ روم کرد و ملک روم را ضعیف
کرد و خراج از وی بستد و باز گشت
و مداین بساخت و ایوان بنا کرد
و دار الملک ساخت و از آثار او فیروز شابور است

وعله وطیسوان از حدود بغداد و
شاذروان شوشتر و نیسابور و خراسان
وچند شهر از سجستان و چند شهر
دیگر در هند و مدت ملک او هفتاد و دو
سال بود شابور بن شابور مدت
پنج سال و پنج ماه باذشاهی کرد روزی
زیر خیمه نشسته بوذ ریسمان گسسته
شد و خیمه بر سر او افتاذ و هلاک شد
بهرام بن شابور مدت ملک او یازده
سال بوذ یزدجرد بن بهرام مردی
بوذ بد اندرون مطمع دانشمندانرا

ترحیب



ترحیب نکردی و اکابر را خوار داشتی
و باندک بهانه استیصال مردم بکردی
و بیست و یک سال باذشاهی کرد روزی
اسبی بیامد بغایت خوب و بر در خانه
بایستاذ چندانک جهد کردند تا او را
بگیرند میسر نشد او از غایت حرص
خوذ فرو آمد و نزدیک اسب رفت
اسب خاموش گشت تا اورا بگرفت
وزین بر نهاذ چون خواست که پاردم راست
کند جفته بر سینه وی زد و در حال بمرد
و اسب ناپدید شد بهرام بن یزدجرد
الملقب بگور

بود
یزدجرد او را بمنذر امیر عرب سپرد
تا تربیت یابد چون یزدجرد نماند مردم
از وی بستوه آمده بودند گفتند پسر
او در میان عرب بوده است و آداب فرس
نداند پس کسری نامی هم از اولاد اردشیر
بر تخت نشاندند بهرام نعمان
منذر را با لشکری تمام بفرستاد
تا سرحد فرس بغارت بیایند و قتل
بسیار کردند بزرگان رسول
فرستادند تا پس منذر بازگردد گفت
حکم بهرام راست هرچه او فرماید چنان کنم
رسول



رسول نزدیک بهرام رفت بهرام جواب
داد که ملک حق منست و لابد طلب خواهم
کردن رسول گفت صواب است که بر احد
ابی تا بزرگان بیایند و تدبیر کنند
بهرام و منذر با سی هزار سوار بسرحد
آمد امرا و معاریف نزدیک بهرام آمدند
و ملامت کردند و از بدرشتی شکایت کردند
بهرام ایشان را مصدق داشت و بعدل
و عدل فرمود بهرام گفت ملک میراث
منست و امروز در دست دیگری است مرا
با وی رها کنید هر کس که چیره آید ملک از او باشد

با تاج میان دو شیر گرسنه بنهند هر کس
که بر دارد ملک او را باشد پس کسری
و بهرام هر دو را حاضر کردند و تاج
میان دو شیر نهادند کسری گفت
تو بدعوی اولی تو پیش در رو بهرام
در پیش رفت و هر دو شیر را بکشت
و تاج بر گرفت کسری چون چنان دید
پای بهرام بوسه داد و ملک بوی تفویض
کرد بعد از مدتی خاقان با دویست
هزار مرد از جیحون گذره کرد و فارسیان
بغایت ترسناک شدند و هر چند
که



که با بهرام میگفتند التفات نمیکرد
پس هفت کس از اقارب خود و سیصد
مرد از اسپهبدان و تمامت هزار سوار
مبارز برگزید و برادر خود نرسی را نیابت
داد و گفت من با این جماعت
میروم تا آتش گاه را زیارت کنم و بارمنیه
بشکار روم چون باز گردم تدبیر کارزار
کنم بزرگان فارس بخاقان نامه کردند
که بهرام گریخت و ما محکومیم باید که
با لشکر بیایی تا مردم از تو بترسند خاقان
فارغ و خرم شد و با منی تمام بیامد

بهرام برفت وزیارت آتشگاه کرد
وکله اسب در پیش انداخت ودو روز
براه ارمنیه برفت پس بگردانید و
بسوی خوارزم رفت چون بحوالی آنجا بکه
رسید جامهٔ ترکانه بپوشید وبتعجیل
برفت تا بیک منزلی خاقان رسید و
جاسوس بفرستاد وتفحص کرد
پس در شبانه شبیخون برد واز
هر جانب دویست مرد برداشت تا چون
فغان از لشکرگاه برآید طبل زنند
ونام بهرام یاد کنند وهرکه با ایشان
بگذرد



بگذرد بکشند واو خود با دویست
مرد بر سر خاقان رفت وحاجبان را
بکشت ودر خیمهٔ خاقان رفت و
خاقان مست خفته بود سرش ببرید
وخلق بسیار بکشتند وبعضی اسیر
کردند وباقیان بگریختند چون روز
شد لشکرگاه از ترکان خالی بود وغنیمت
بسیار دیده بهرام بشارت باطراف
فرستاد وچون خبر بهند آمد ملک هند
رسول فرستاد وصلح کرد ودختر خود
ببهرام داد ودو پیل ومکران بوی بنام کرد.

بعد از ان بجانب یمن وحبشه رفت
و برادر بروم فرستاد و هر دو مظفر
باز گشتند پس دو پی بنجه نهاد
و از پی گوری می دوانید آبی تنک
در زمین شوره افتاده بود اسب را
در ان راند و فرو رفت و ناپدید شد
و مدت ملک او بیست و سه سال بود
**یزدجرد بن بهرام** هشت سال و پنج
ماه پادشاهی کرد **هرمز بن یزدجرد**
برادر کوچک تر یزدجرد برادر خود
غلبه کرد و ملک بقهر فرو گرفت برادرش
ملک

ملک هیاطله التجا کرد و پادشاهی
باز ستد و هرمز را اسیر کرد و
**فیروز بن یزدجرد** مردی با دین داد
خیر بود و در اول عهد او قحطی عظیم
پیدا شد و هفت سال خراج از خلق
بینداخت و بسیار مال از خزینه
بهر کس داد و از آثار وی فیروز رامست
از اعمال ری و روشن فیروز از جرجان
و رام فیروز از هند و شهر نو اصفهان
و شاد فیروز از اذربیجان و دیواری
بنجاه فرسنگ بکشید میان ایران و توران

وقصبه کامفیروز از اعمال فارس
وبعد از کمال او بیست و شش سال
بوذ وسبب هلاک او آن بوذ که
نوبتی ترکی رفت ... ترکی در راه
او خندقی ساخته بوذ پنهان کرده
واو دران افتاذ وهلاک شذ

**بلاش بن فیروز** چون بپاذشاهی نشست
براذرش قباذ بگریخت وبترکستان رفت
واز خاقان مدد خواست خاقان با وی
لشکر فرستاذ چون بنیسابور رسید خبر
مرگ براذر بشنید ولشکر باز گردانید وپاذ

وبپاذشاهی نشست **قباذ بن فیروز**
در زمان وی مزدک ظاهر شذ واباحت
پدید آورد واز مذهب عدل نام کرد
وعباذت از خلق برداشت ومردم را
رخصت داذ در تصرف زن ومال
همدیگر وبذین سبب رنود بسیار
بر وی جمع شذند وقباذ را نیز بفریفت
ومطیع خوذ کردانید وبقوت وی مال
از منعمان می ستذ وبدیگران میداذ
خلق ایران مضطرب شذند واز قباذ
نفور کشتند ووی را بگرفتند وپاذشاهی

ببرادوشی جاماسف دادند و مزدک
بگریختند و قباد بهیاطله رفت و خواهر
قباد او را بحیل عجیب از بند بیرون آورد
رفت و استمداد کرد و باز شاهی باز ستد
و باز در زمان وی شهر ذی الجناح از
ملوک بنی حمیر خروج کرد و قباد از مقاومت
او عاجز شد و با وی صلح کرد و او را تحفها
داد و معاونت کرد تا بگذشت و بماوراء النهر
رفت و آنجا بگرفت و از آثار قباد خوره
است و اصل آن شهر ارجانست و حلوان
و بهقباذات از عراق و شهر بابل از جرجان



و حاور از دیار موصل و چند ناحیت
از طبرستان و مدت چهل سال پادشاهی
کرد و بجانب روم رفت و مظفر باز گشت
و ملک بپسر خود سپرد ۵

انوشروان بن قباد و او عهود و
وصایا اردشیر را پیش نهاد و پیران کار
بند شد و بزرجمهر را وزارت داد و
با وی و دیگر مدبران در کار مزدک
مشورت کرد و رای بر آن قرار گرفت
که وی را با کل جهیل بیابید داغنی چون او را
بخوند نزدیک کرد و مغفر ور کرد و اینک و بلطف

انوشروان

حیل از وی تفصیل اتباع و اعوان
خواست و بهر جایگاه بنواب خط
فرستاد تا بروز مهرجان کسانی
وی که آنجا باشند جمله را هلاک
کنند و روز مهرجان مزدک و
داعیان وی را بر مایده حاضر
کرد و ایشانرا بکشت و انوشروان
مزدک را بدست خود کارد زد و
بعد از مدتی عزیمت روم کرد و
قیصر روم بگرفت پس باز او را
پادشاهی داد بشرط آنکه هر سال
بدرگاه


بدرگاه ایلی و از آنجا بماوراالنهر رفت
و با خاقان صلح کرد بشرط آنکه
تا فرغانه انوشروان را باشد و دختر
وی بخواست و باتفاق بمحاربه
هیاطله رفتند و ایشانرا قهر
کردند و بجانب هند و چین
رفت و ایشان از صلح کردند و مواضع
برخود گرفتند و چون باز گشت
از دربند بخبر آمد که بوذ که قبچاق
مستولی شده اند و دربند مختل
و خراب کرده اند انوشروان آهنگ

را
ایشانرا ملک کرد وایشانرا تخم کرد و در بند
محو کرد ابین وجمعی از لشکریانرا
انجا بداشت تا آن ثغر را نگاه
میداشتند و بفرمود تا حصنها
بساختند و برجها عمارت کردند
و راهها نگاه داشتند از دزدان
و مفسدان و در ایام او سیف
ذی الیزن از ابنا ملوک حمیر نزد
وی امد واستمداد کرد بر مسروق
ابرهه که سورة الفیل در شان
پدرش امده است ومدد داد تا یمن
از ایشان



از ایشان مستخلص کردانید و پیغمبر
ما محمد مصطفی صلوات الله وسلامه
علیه در آخر زمان وی در وجود
آمد ودران روز آتش کدها مرده
شد و دریاء ساوه خشک گشت
و دوازده کنگره از ایوان کسری
بیفتاد انوشروان از ان متفکر شد
سطیح کاهن بخواند وحال با وی
بگفت سطیح گفت این دلیل
بود بر ولادت نبی عربی واستیلا
امت وی بر جمله اتش کدها و بعد

هر کنگره

که افتاده است یکی از فرس باذشاهی

کشتند بعد از آن ملک از ایشان

منقطع شود و از بناهای وی رومیه

است که بشکل انطاکیه ساخته

است بجنب مداین وپیوسته

در بارگاه وی چهار کرسی زرین

بودی یکی برای بوزرجمهر و

دوم برای قیصر وسوم جای

خاقان وچهارم جای ملک قبچاق

ومدت ملک او چهل وهفت سال بود

هرمز بن انوشروان باذشاهی

بود



بود با عدل وداد اما مردمان اصیل را

نتوانستی دید وپیوسته مردمان

دون را تربیت کردی ودر زمان

وی شابه خاقان ترک بخراسان

آمد ورسول فرستاد بهرمز که عزیمت

روم دارم باید تا پلها عمارت کنند

وعلوفه در منازل ومراحل مهیا

کنند هرمز بهرام چوبین که از نژاد

ملوک است واسفهسالار لشکر بود با

لشکری تمام بجنگ وی فرستاد چون

بهری رسید چند روز برابر همدیگر

بنشستند

بهرام بآخر الامر فرصتی یافت و تبیری
بر سینه شاه زد و او را بکشت و
لشکرش بتاراج زد و بر سی دبود
پیاده با لشکری تمام و بقتل اهل و
بهرام غنیمت بسیار نزد هرمز
فرستاد و عزیمت بلاد ترک کرد
هرمز را این معنی مستصوب نیفتاد
و در حق بهرام سخنان درشت گفت
بهرام چون شنید اعیان لشکر
با خود متفق کرد و ابتدا بتقریر
انکه او پادشاه باشد تا ابرویز بان
رسد



رسد این حال بهرمز و ابرویز رسید
ابرویز بلرخت و باذربیجان رفت
و هرمز لشکر بجنگ بهرام فرستاد اتفاقا
شکسته شدند چون خبر هزیمت
رسید اکابر فرس هرمز را اسیر کردند
و او را میل کشیدند و مدت ملک
او یازده سال و چهار ماه بوده است
**ابرویز بن هرمز** چون خبر حبس پدر
بوی رسید باذربایجان از دیر بتخت
نشست و تاج بر سر نهاد و برفت
و از پدر عذر ها خواست پدر از وی

درخواست تا کلید او بخواهد دران
نزد بستکی بهرام آهنگ وی کرد ابرویز کوچ
کرد و باب نهروان پیش بهرام رسیدن
ابرویز دانست که طاقت او ندارد
کس سوی بندو و بسطام فرستاد و مشورت
کرد هر دو صواب آن دیدند که زنان
و فرزندان در حصنی مضبوط کرداند
و خود را ستند از وی بملک روم
نهند ابرویز بتدبیر آن مشغول
شد و او را دو خال بود بندویه
و بسطام و از جملهٔ امرا بودند که هرمز را
کوفته



کرفته بودند و از وی حبس کشیدند
با ابرویز گفتند که در غیبت هرمز
بلجاج انچه با وی رفت بهرام را بهانهٔ
و مملکت بوی بسپارد صواب آنست
که او را بکشیم ابرویز هیچ جواب نداد
ایشان ان خاموشی رضا فهم کردند
و هرمز را بزه کمان بکشتند پس
ابرویز با ایشان و چند سوار دیگر معدود
از فرات عبور کردند و براه بیابان
بتعجیل براندند تا نزدیک دیری رسیدند
انجا بکاه فرود آمدند تا آسایش کنند

لشکر بهرام از دور ظاهر شد بندویه
با پرویز گفت جامه و ساز خود مرا
ده و تو با بسطام برو تا من این لشکر را
کفایت کنم پرویز چنان کرد و خود
برفت بندویه جامه پوشید و
در دیر استوار کرد و خود بر بالا رفت
لشکر چون در رسید بندویه را با آن
جامه و زیب یافتند پنداشتند
که پرویز است چه دران وقت کس را
یارا نبود که زیب پادشاهان دارد
پیران دیر فرود آمدند بندویه گفت
من





من پرویزم و دانید که مرا از جای یگاه
راه گریز نیست خواهم که امروز و امشب
مرا مهلت دهید تا بعبادت و
استغفار مشغول شوم انگاه بیرون
آیم لشکریان اجابت کردند روز
دیگر نیز مهلت خواست تا شبانگاه
پس بیرون آمد لشکر چون بندویه
را دیدند و از حیلت او آگاه شدند
او را نزد بهرام بردند بهرام کشتن
او نیارست چه اتباع بسیار
داشت او را محبوس کرد بندویه

بلکه بگریخت و باذربیجان رفت و آنجا
می بود تا ابرویز بروم رفت و مریم دختر
قیصر را بزنی کرد و لشکری تمام بستاند
و براه آذربیجان بازگشت و بندویه
نزدیک وی آمد پس با بهرام جنگ کردند
و بهرام بهزیمت رفت و بخراسان شد
و ثبات نیافت بترکستان رفت و
آنجا مقام کرد ابرویز کسی بنزد خاقان
فرستاد با تحف بسیار و استدعا
کرد تا دفع و بی آگاهی خاقان
بهرام را بکشتند و ابرویز بدرجه
رسید





رسید که هیچ ملک را مانند آن نبوده
است و سی و هشت سال در پادشاهی
بسر برد و بر ملوک جهان تفوق نمود
تا مملکتش بسر آمد و اعظم اسباب آن
واقعه آن بود که پیغمبر علیه السلام
بملوک اطراف نامه نوشت و ایشانرا
باسلام دعوت کرد چون نامه بابرویز
رسید نام پیغمبر بالای نام خود دید
طیره کرد و نامه بدرید خبر آن بپیغمبر
رسید دعا کرد و گفت مزق الله
ملکه کما مزق کتابی و مستجاب شد

ابرویز باذان را اعلام کرد بنامه
فرستاد که کسی فرست باین مرد
که در تهامه دعوی پیغمبری میکند
تا باز دین قوم خود رود و الا او را زد
من فرست باذان فیروز دیلمی را با
جمعی دیگر فرستاد چون ایشان
این حکایت در حضرت رسول عرضه
داشتند فرمود که ابرویز را دوش
کشتند شمار آن شب که میگوید ایشان
تاریخ ضبط کردند و موافق قول
رسول الله و این جماعت جمله مسلمان
شدند
ح
شدند و سبب کشتن وی آن
بود که ابرویز مردی بدخوی
بود و بزرگان را خوار داشتی و بگناه
اندک عذاب سخت فرمودی و در
اواخر امر بنیاد مصادره و ناواجب
بنهاد همگنان ازوی نفور شدند
و اکابر در سر با یکدیگر مواطاة کردند
و شبی وی به بستر بیرون آوردند و او را
بران داشتند تا بدیر محبوس کرد
و اندوی را میخ نشاندند تا او را بکشت
مدت ملک او سی و هشت سال بود.

الجزء السادس

شیرویه بن ابرویز چون پدر را بکشت
هفده تن از برادران و برادرزادگان را
بکشت بس رنجور شد و علت طاعون
بر وی ظاهر گشت و بران هلاک شد
و مدت ملک او هشت ماه بود
اردشیر بن شیرویه چون شیرویه
درگذشت او هفت ساله بود و او را
در بطیسفون بر تخت نشاندند بمشورت
شهربراز و او اسفهسالار بزرگ بود
از وی خشم گرفت و برفت و اردشیر را
بکشت و بپادشاهی نشست توران
دخت

دخت ابرویز چهی بکاشت تا او را
ناگاه زخم زدند و هلاک کردند
و مدت ملک او یک سال و شش ماه بود
کسری که از نسل فارس ساسان بن بهمن
بود چون دیگری نیافتند او را پادشاهی
دادند و یک سال و پنج ماه بیش نزیست
کسری بن قباد بن هرمز بر ورشو او بترکستان
بود و باتفاق اکابر فرس او را بر تخت نشاندند
و مدت ملک او سه ماه بیش نبود توران
دخت بنت کسری ابرویز مدت یک سال
و چهار ماه پادشاهی کرد و ننگر اسلام

درزمان وی خروج کرد فیروز
که از برادران یزدجرد بن اثیم است
شش ماه باذشاهی کرد ازرامی دخت
بنت ابرویز بباذشاهی نشست و مهر فرخ
اسفهبذ خراسان خواست که او را زن
کند اباکرد اما وعده داذ که او را
شبی بخلوه راه دهذ فرخ بوعده
برفت چون برفت بفرموذ تا او را هلاک
کردند رستم پسر فرخ ازرمی دخت را بکینه
زهر داذ و مدت ملک او چهار ماه بوذه
فرخ زاذ خسرو بن ابرویز دران
حالت



حالت که شیرویه برادران را همی کشت
او خرد بوذ وخلاص یافت او را بر تخت
نشاندند و عقل ورای نداشت بعد
از شش ماه یزدجرد از پارس بیاوردند
و بر تخت نشاندند یزدجرد
بن شهریار بن ابرویز مدت شش سال
پادشاهی بوذ چون سعد بن ابی وقاص
قادسیه را بگرفت رستم پسر فرخ را
بجنگ وی فرستاذ و کشته شد و لشکر
منهزم گشتند و عرب زاپیش آمد یزدجرد
باصفهان رفت و مدتی آنجا بوذ پس

بکرمان رفت و از کرمان بمرو انجا یک
اقامت ساخت ماهویه که در ان
طرف نایب او بود بسبب خیانتی که
کرده بود بی توسیل بس ملک هیاطله
و کویند خاقان بوسروی اورد یزدجرد
بگریخت و در اسیابی شد اسیابان
بطمع جامه و زینت او را بکشت و ملک
از ملوک فرس منقطع شد و سلطنت انرا
مسلم یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
و این واقعه در خلافت امیر المومنین
عثمان رضی الله عنه بود و مدت ملک
یزدجرد



بیست سال بود و عمر وی و پنج سال

قسم سوم خلفا و ایمهٔ اسلام مدت
ملک ایشان ششصد و چهل و پنج سال
و ایشان سه طبقه بوده اند جماعه از قریش
از نسل اسمعیل بن ابرهیم و بیشتر
شطری از احوال محمد صلوات الله و سلامه
علیه یاد کنیم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بدان عبد المطلب از قریش اند و
مادرش از اولاد یعرب بن قحطان
که بعد از سلیمان علیه السلام ملک یمن بوده
است و محمد چون سال وی بچهل رسید

نبل

باري تعالي اورا ابوحي مشرف كردا
وبفرمود تا پيشتر اقارب خودرا دعوت
كند واول كسي كه بوي بگرويد از مردان
ابوبكر بود واز كودكان علي واز زنان
خديجه وبواسطهٔ دعوت ابوبكر بسياري
از اكابر صحابه مسلمان شدند ولكن نيارستند
اظهار كردن ورسول عليه السلام
دعا كرد تا باري تعالي اسلام با بوجهل
يا بعمر قوي كند ودرحق عمر مستجاب شد.
عمر چون مسلمان شد رسول با جماعت در
مسجد آورد ونماز بگزاردند قريش در
خروش

خروش افتادند اما بسبب آنكه ابوطالب
رئيس قريش بود وبر همگنان مقدم
وحمايت محمد ومسلمانان ميكرد كاينچي
نتوانستند رسانيد چون ابوطالب
درگذشت عباس مردي حليم بود ودفع
قريش نتوانست كرد ومحمد ومسلمانان
بانواع متاذي مي شدند پس اهنگ
هجرت فرمود وصحابه را بتفاريق
بمدينه فرستاد وخود از پي ايشان.
با ابوبكر برفت در سال سيزدهم از بعثت
ودر مدينه اسلام ظاهر وقوي گشت

ومدت ده سال انجا بنوبت و آیت
سیف انجا یکبار نازل شد و رسول
بنفس خود در بیست وهفت غزا
حاضر شد و در جمله مظفر امد و در احد
اگرچه بسبب غلط منافقان زکایتی
رسید و عمش حمزه در آن شهید شد
اما در صدمه اول ظفر او را بود و چون
دوی دو نقاب کشید سال او شصت
وسه بود و روز دیگر در حجره عایشه او را
دفن کردند و گویند روز سوم ك

طبقه اول خلفا الراشدین اند
وایشان



وایشان شش نفرند چهار آنکه مدت
تمام شد و مدت خلافتشان سی وسال بود

خلیفه اول ابو بکر صدیق چون رسول
علیه السلام درگذشت انصار در دار السقیفه
جمع شدند وبسعد بن عباده اتفاق
کردند که امیر و پیشوا کنند ابو بکر و عمر را
خبر شد از مخالفت مسلمانان اندیشه کردند
نزد ایشان رفتند و از انواع سخن گفتند
و بآخر الامر بخلافت ابو بکر اتفاق افتاد
و با وی بیعت کردند و در زمان وی
بدید دو از طایفه از عرب مرتد شدند و او

كفايت كرد وديگر عمر را لشكر بجانب
شام فرستاد واغلب شام بگشود و
مدت خلافت او دو سال وسه ماه بود
خليفهٔ دوم عمر بن الخطاب العدوي
رضي الله عنه از كفايت وشهامت ومعدلت
ورأي او دين محمد در بدايت ونهايت
قوي شد واكاسره را قمع كرد وفارس
وعراق از ايشان مستخلص گردانيد
واو را غلام خالد طعنه زد وشهيد شد
ومدت خلافت او ده سال ونيم وهفت روز بود
خليفهٔ سوم عثمان بن العفان خلافت بر
وي



وي مقرر شد ودر ايام او خراسان
واذربيجان وطبرستان وكرمان گشوده
شد ومصر وطرود ومغرب واكثر بلاد
روم بستد واول فتنه كه در اسلام ظاهر
شد خروج جمعي از مسلمانان بود بر
وي وشهيد كردن وي ومدت خلافت
او يازده سال ويازده ماه ونه روز بود
خليفهٔ چهارم امير المؤمنين علي بن
ابي طالب كرم الله وجهه با وي بيعت
كردند واغلب مسلمانان بروي متفق
شدند وعايشه وطلحه وزبير از وي

جدا گشتند و بروی قتل عثمان
نسبت کردند و بجانب بصره رفتند
و علی از پی ایشان برفت و محاربه
کرد و عایشه را باز بمدینه آورد و طلحه
و زبیر در جنگ کشته شدند و معاویه
در مطاوعت تمرد نمود بدین علت تعلل
ساخت و میان ایشان محاربات رفت
و باخر الامر علی بکوفه آمد و مقیم شد
و معاویه باز بشام رفت و بدست فرو
گرفت و دعوی خلافت کرد پس از خوارج
سه تن اتفاق کردند تا هر یک بجانبی
روند



روند و علی و معاویه و عمرو عاص
صبحگاه بیست و هفتم رمضان هلاک
کنند ابن ملجم بیامد و علی را زخم
زد و دیگر که بشام رفته بود معاویه
را زخم زد و قضا را عمرو عاص آن روز
از خانه بیرون نیامد بدرش بیامد و کشته
شد و مدت خلافت علی چهار سال و نه ماه بود
**الحسن بن علی** چون علی علیه وفات یافت
اهل عراق بیعت نامه سوی او کردند
معاویه بمحاربت او برخاست و آهنگ
وی کرد حسن از غدر اهل عراق

اندیشه کرد و با وی مصالحت کرد و
جانب حجاز رفت و گویند که زن وی
اسما بنت جعده دارو داد و شهید شد
الحسین بن علی چون حسن وفات
یافت اهل عراق بیعت نامه نوشتند
و بوی فرستادند و او قصد کوفه کرد عبد الله
بن زیاد برادر زادهٔ معاویه امیر کوفه
با لشکر پیش وی فرستاد او خواست
که باز گردد میان شد جنگ کردند تا شهید گشت
طبقهٔ دوم خلفای بنی امیه مدت
ملک ایشان نود و پنج سال عدد ایشان



سیزده نفر معاویه بن ابی سفیان از
دهات عرب بود و در ایام عمر در شام
امیر بود اما کار او در تدبیر ممالک اسلام
بعد از وفات علی بیست سال یافت
یزید بن معاویه چون معاویه درگذشت
یزید بر جای وی قیام نمود و مدت چهار
سال خلافت کرد مروان بن الحکم چون
یزید درگذشت پسرش خالد خرد بود بنی
امیه بر مروان اتفاق کردند چون
نه ماه درگذشت زنش دارو داد و هلاک شد
عبد الملک بن مروان مدت ملک او بیست

ساله بود وشیراز اوساخته است
ولید بن عبد الملک نه ماه باذشاهی کرد
سلیمان بن عبد الملک دو سال وهشت
ماه باذشاهی کرد عمر بن عبد العزیز
بن مروان دو سال ونیم خلافت کرد
یزید بن عبد الملک چهار سال خلافت کرد
هشام بن عبد الملک نوزده سال وهفت
ماه باذشاهی کرد ولید بن یزید بن
عبد الملک یکسال وسه ماه خلافت کرد
یزید بن الولید بن عبد الملک شش ماه خلافت کرد
ابرهیم بن الولید سه ماه وچند روز خلافت کرد



مروان بن محمد بن مروان الحکم پنج سال ودو ماه
خلافت کرد واولاد عباس بروی خروج
کردند وافتاب دولتش اینجا غروب کرد
طبقهٔ سوم خلفا بنی العباس عدد
ایشان سی وهفت نفر مدت خلافت
ایشان پانصد وبیست سال ابو العباس
عبد الله محمد بن علی بن عبد الله بن العباس
سبب خلافت ایشان آن بود که محمد
بن علی داعیان برگماشت تا پسران
اورا ابرهیم وبعد از او ابو العباس را
دعوت کنند وبیشتر اهل خراسان وعراق

وعت

بران اتفاق کردند وسر وابنا نوا مطا
نکردند چون مروان باذشاه شذ
بیعت خلق از و نفور شذند ابو سلمة
الخلال که از روسا کوفه بوذ ابرهیم را
از حجاز بخواند و او با دوازده تن از
اقارب روی بکوفه نهاذند اتفاقا
کسان مروان بایشان رسیذند و او را
بگرفتند و نزدیک مروان بردند تا او را
هلاک کرد ابو العباس با تمامت خویشان
بکوفه امذ و خلق بر وی جمع شذند و
روز جمعه سیزدهم ماه ربیع الاخر سنه اثنی

٢٠

وثلثین ومایه با وی بیعت کردند
و نماز جمعه از پی او بگزاردند روز دیگر
ابو العباس لشکر با براذرش منصور بواسط
فرستاد بمحاربه قتال بن هبیره که امیر
عراق بوذ و عم خوذ عبد الله بن علی
بجانب شام بمقاتله مروان و مظفر
شذند و مدت خلافت او چهار سال
و هشت ماه بوذ المنصور ابو جعفر عبد الله
بن محمد در اواخر ایام ابو العباس بحج
رفت و در مراجعت نعی برادر و عهد
نامه او بخلافت و ولی عهدی عیسی بن

موسى بن علي بن عبد الله بوى وسيد چون
پدرش مهدى بزرگ شد عيسى را خلع
كرد و ولي عهدى باوى داد وابو مسلم
كه صاحب دعوت ايشان بوذ بتوهم
عصيان واستقلالي كه ازوى داشت
اورا هلاك كرد ومحمد وابرهيم ابنا عبد الله
بن الحسين بن علي بن ابي طالب بروى خروج
كردند ولشكر فرستاد تا ايشان را بقتل
آوردند وشهر بغداد در سنه خمس واربعين ومايه
بنا كرد ومدت خلافت او بيست ودو سال بوذ
وابو حنيفه ومالك وسفيان ثورى در
عهد



عهد او بوذند **المهدى** محمد بن عبد الله
منصور بحج ميرفت ودر راه رنجور شد
چون بدو منزلي مكه رسيد ازو درگذشت
ومهدى باوى بوذ ودر مكه باوى
بيعت كردند وخلافت او ده سال و چند ماه بوذ
**الهادى** موسى بن محمد چون پدرش
درگذشت هفت سال در خلافت بنشست
**الرشيد** هرون بن محمد در آن شب
كه هادى وفات يافت با او بيعت كردند
ومامون در وجود آمد واول كسي كه باوى
بيعت كرد يحيى بن خالد البرمكي بوذ

که از اولاد ملوک ساسانست و از آن جهت
وزارت بوی داد بعد از مدتی جعفر
بن یحیی بکشت و یحیی را محبوس کرد و
مدت خلافت اوست و سه سال بود
**الامین** محمد بن هرون رشید اورا
ولی عهد کرده بود و مامون را بسلطنت
بخراسان فرستاد از آن بمقاومت
یکدیگر برخاستند و امین هلاک شد
و مدت خلافت او چهار سال و هفت ماه بود
**المامون** عبد الله بن هرون افضل و اعلم
خلفاء بنی عباس بود و در فنون علوم
شروع



شروع داشت و بسی علوم حکمی
در زمان وی با عربی کردند و مدت
خلافت او بیست سال و پنج ماه بود
**المعتصم** بالله محمد بن هرون او را خلیفه
مثمن گویند بسبب آنکه هشتم خلیفه بود از
ابناء عباس و هشتم بطن و هشتم سال و
هشتم ماه و هشتم روز خلافت کرد
**الواثق بالله** هرون بن المعتصم مردی بغایت
قوی بوده است چنانکه گویند بهر دستی
گوسفندی را که مبدداشت تا پوستش
می کندند و خلافت او پنج سال و نه ماه بود

المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم
چهارده سال و نه ماه خلافت کرد
المستنصر بالله محمد بن المتوکل او با ترکان
در کشتن پدر همداستان بود بعد از شش ماه
بخناق در گذشت المستعین بالله
احمد بن المعتصم دو سال خلافت کرد
المعتز بالله محمد بن المتوکل چهار سال و نیم
خلافت کرد المهتدی بالله محمد بن
الواثق یک سال خلافت کرد المعتمد
علی الله احمد بن المتوکل بیست و سه سال
و سه ماه خلافت کرد المعتضد بالله
احمد



احمد بن طلحه بن المتوکل نه سال و هفت ماه
خلافت کرد المکتفی بالله علی بن احمد
بن طلحه یک سال و هفت ماه خلافت کرد
المقتدر بالله جعفر بن احمد بن طلحه
بیست و پنج سال خلافت کرد القاهر
بالله محمد بن المعتضد سالی و نیم خلافت کرد
الراضی بالله احمد بن جعفر شش سال
و ده ماه خلافت کرد المتقی بالله ابراهیم
بن احمد المقتدر چهار سال خلافت کرد
المستکفی بالله عبد الله بن علی بن احمد
یک سال و چهار ماه خلافت کرد

المطیع لله الفضل بن جعفر سی و یک
سال خلافت کرد الطایع لله عبد الکریم
بن الفضل هفده سال و نه ماه خلافت
کرد القادر بالله احمد بن اسحق بن
المقتدر چهل و یک سال و چهار ماه خلافت
کرد القایم بامر الله ابو جعفر عبد الله
بن القادر در ایام او طغرلتکین بن
میکاییل بن سلیمان خروج کرد هر
خراسان قایم او را خلعت فرستاد
و رکن الدوله لقب کرد بعد از ان بساسیری
که اسفهبد بغداد بود قایم را محبوس

کرد



کرد قایم بطغرلتکین استغاثت کرد او
عمید الدوله را گفت جوابی که او را وثوق
تمام حاصل شود بنویس عمید الدوله
بنوشت که ولنا تینهم بجنود لا قبل
لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة و هم
صاغرون و سلطان با لشکر تمام
برفت و میان واسط و کوفه جنگ
کرد و بساسیری بهزیمت رفت سلطان
بخدمت خلیفه رفت و او را بر بغداد
آورد چون نزدیک شهر رسید سلطان
پیاده در رکاب میرفت خلیفه مبالغت

میکرد و میگفت ارکب یا رکن الدین
وازان روز لقب سلاطین از دولت
بدین مبدل شد و مدت خلافت
او چهل و چهار سال و هشت ماه بود
المقتدی بالله ابو القاسم عبد الله
بن احمد بن القاسم مدت خلافت او
نوزده سال و هشت ماه بود بعد ازان
بفجاءه گذشت و در روز وفات او
پانزده ملک بود که مثل ملک هند و ترک
از دنیا رحلت کردند المستظهر بالله
ابو العباس احمد بن المقتدی در ایام
او



او دولت آل بویه منقضی شد و
مدت خلافت او بیست و پنج سال بود
المسترشد بالله ابو منصور بن
الفضل هفده سال و هفت ماه خلافت کرد
الراشد بالله ابو جعفر منصور
بن المسترشد ده ماه و چند روز خلافت
کرد المقتفی لامر الله ابو عبد الله محمد بن
المستظهر بیست و چهار سال و نیم خلافت
کرد المستنجد بالله یوسف بن المقتفی
یازده سال خلافت کرد المستضیء بنور
الله حسن بن المستنجد نوزده سال خلافت کرد

المستعصي

الناصر لدين الله ابو العباس بن
مردی دلاور و دانا بود و در ایام او دولت
آل سلجوق در دیار بآخر رسید
و سلطان محمود بن تکش مستولی شد
و عزیمت بغداد کرد و شیخ الشیوخ
شهاب الدین السهروردی برسالت
پیش وی رفت و سخن وی نشنید
و در راه برفی عظیم در افتاد و بسیار
از لشکریان هلاک شدند سلطان بترسید
و باز گشت و عن قریب چنکز خان
بروی خروج کرد و مدت خلافت او
چهل

چنکز خان



چهل و پنج سال بود الظاهر بامر الله
ابو نصر بن الناصر شش ماه در خلافت
مهلت یافت المستنصر بالله ابو جعفر
منصور بن الظاهر در زمان او
خوارزمیان مستاصل شدند مغول
مستولی شد و جرماغون ببغداد رفت
و با شرف الدین اقبال شرابی محاربت
کرد و منهزم شد و مدت خلافت او هفده
سال و هفت ماه بود المستعصم بالله
از خلفا بنی العباس بود هفده سال خلافت
کرد بعد از آن هلاکو خان بجنگ او رفت

الجزو الثاني

واورا با اکثر اهل نجد داد بقتل آورد
وکان ذلک سنه ست وخمسین وستمایه

## قسم چهارم در اخبار سلاطین

وملوک عظام که در ایام عباسیان اندر
باستقلال در ممالک ایران باذشاهی کرده

| | | |
|---|---|---|
| صفاریه | سامانیه | غزنیه |
| دیالمه | سلجوقیه | غوریه |
| خوارزمیه | سلغریه | ملاحده |

مغول

## طایفه اول صفاریان ۱

مدت ملک ایشان پنجاه سال عدد ایشان
سه نفر یعقوب بن اللیث السجستانی



او وبرادرش در خدمت ابرهیم بن
الحضرمی بوذند در بست از شهرها
سجستان وابرهیم پیوسته بغزا خوارج
رفتی وازین قبل عوام متابع او بوذند
پس ابرهیم لشکری جمع کرد ویعقوب
داد تا بقتال عمار بن یاسر که عامل
سراه بوذ رود یعقوب رفت وبروی
غلبه کرد واعمال او فرو گرفت واو را بکشت
توقف ساخت ولشکر ابرهیم بوی رفت
تا جمله متابع وی باشند وبذان استقلال
وشوکتی بیافت وتمامت سجستان وکرمان

وخراسان مسخر کرد و معتضد علی الله
امیر محمد طاهر که حاکم عراق بود بفرستاذ
تا با وی محاربه کرد اتفاقا او اسیر گشت
وکار یعقوب ارتفاع یافت و آهنگ
فارس وخوزستان کرد ومسخر کرد ابنیه
وحنل نیشابور مقام ساخت والجا بگاه
در سنه خمس وستین ومائتی وفات یافت
وابتدا ظهور او در سنه خمس وخمسین ومائتی بوذ
عمرو بن اللیث قایم مقام وی شد
وتمامت ممالک در تصرف آورد وتا مدتی
مستولی شد که در بعد از بنام او خطبه
کردند



کردند وپیش از آن جز خطبه بنام خلیفه
نبوذی در منتصف ربیع الاول سنه سبع
وثمانین ومائتی اسمعیل سامانی در بلخ
او را اسیر کرد وبحضرت المعتضد بالله
فرستاذ و در حبس بغداد بکر سنگی
بمرد وگویند چو اسفار مطبخ او سیصد
شتر می کشید واز آثار او مسجد عتیق
شیراز است طاهر بن محمد بن عمرو چون
عمرو اسیر گشت او بگریخت و بسجستان
رفت ولشکر جمع کرد وبپارس آمد معتضد
بدر را با سپاهی تمام بحرب وی فرستاذ

طاهر بلخ رفت و بسجستان رفت وانجا
رحلت کرد و دولت صفاریان باخر امد
طایفهٔ دوم سامانیان مدت
مدت ملک ایشان صد و دو سال و شش ماه
عدد ایشان ده نفر ملک ایشان
از دیار ترک تا حدود هند و فارس و
عراق و مقام ایشان بخارا الامیر
ابو هیم بن احمد اول سامانیان که باذشاهی
کرد او بوذ مردی عادل صاحب رای
بوذ مدت ملک او هشتاذ و دو سال بوذ
الامیر ابو نصر بن احمد شش سال
وسه


وسه ماه باذشاهی کرد بس بدست بندگان
خود بقتل امد الامیر ابو الحسن نصر
بن احمد سی سال باذشاهی کرد
الامیر نوح بن نصر دوازده سال
باذشاهی کرد الامیر عبد الملک
بن نوح هفت سال و شش ماه و بانزده روز
باذشاهی کرد ناکاه از اسب افتاذ و بمرد
الامیر منصور بن نوح بانزده سال
و نه ماه باذشاهی کرد الامیر نوح بن
منصور بیست و یک سال و هفت ماه باذشاهی
کرد الامیر منصور بن نوح یکسال

ونه ماه باذشاهی کرد الامیر
عبد الملک بن نوح چون نوبت باذشاهی
بوی رسید خواست که قباء جیوش
خراسان از سلطان محمود سبکتکین صرف
کند ازان سبب میان ایشان محاربه
و مقاتله قایم شد و عبد الملک بهزیمت
بخارا رفت و ملک ترک ایلکخان بروی
حمله کرد و مسلط شد و ممالک او ماوراء النهر
بدست فرو گرفت الامیر المنتصر
اسمعیل بن نوح چون عبد الملک اسیر
گشت ابوبکر [illegible] بخراسان امد و از انجا بکه
بجرجان



بجرجان وزیر شد و باز بخوارزم رفت
و از جهت آنکه بوی وفا تمام او نرسید
بلکه از همگنان رنج و زحمت یافت و سلطان
محمود در [illegible] بهر دو شبی او را هلاک
کردند و ایام دولت سامانیان ختم امد
طایفه سیم غزنیان عدد ایشان
دوازده نفر مدت ملک ایشان صد و شصت
و یک سال السلطان محمود بن سبکتکین
در سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه ناصر الدین سبکتکین
وفات یافت و قباء جیوش بحکم وراثت
بر نوح بن منصور قرار گرفت و چون

عبد الملک از وی منهزم شد شوکتی
تمام یافت وبولایت خراسان وسجستان
مستقل شد واز دار الخلیفه بتشریف و
عمال نامه محظوظ گشت وسلطان لقب
یافت بعد ازان بجهت استغاثتی که
از ظلم اولاد فخر الدوله دیلمی بوی رسید
عزیمت جرجان کرد وازیشان تستخلص
کرد ابیل وجانب هند رفت وبسیاری
از قلاع وبلاد بگشود وبت کدها خراب
کرد وباخر الامر اسرائیل بن سلیمان
بن سلجوق از ماوراء النهر بخواند وسبب خانیتی

که



که از کثرت ایشان داشت در قلعه
محبوس کرد تا بمرد وسبب خروج
ایشان وسبب ضعف اولاد او هر که بنی
او بود در سنه عشرین واربعمایه وفات یافت
السلطان مسعود بن محمود سلطان
محمود وصیت کرده بود تا سلطنت
خراسان وعراق مسعود را باشد وملکی
هند وغزنه محمد را مسعود از برادر التماس
کرد تا در امر حصه خود شریک کرداند محمد
اجابت نکرد مسعود اهنگ غزنه کرد وپیش
از وصول او یوسف بن سبکتکین محمد را [illegible]

ونقلعه فرستاد چون مسعود برسید
یوسف را نیز محبوس کرد وتمامت
ممالک پدر رحکم خود آورد وبانفراد
در ان تصرف نمود ودر ایام او آل
سلجوق از جیحون بگذشتند و
بخراسان آمدند مسعود را با این
طایفه چند نوبت محاربات افتاد
وباخر الامر منهزم شد وروی بغزنه
نهاد ومحمد در ایام اشتغال او خلاصی
واستقلالی یافته بود چون مسعود
بغزنه رسید محمد او را بقلعه فرستاد
وبرادرش



وبرادرش احمد بقلعه رفت واو را هلاک
کرد وکان ذلک سنه ثلث وثلثین واربعمایه
السلطان محمد محمود قریب چهار
سال بعد از پدر در ممالک غزنه پادشاهی
کرد چون برادرش بقتل آورد مودود
بن مسعود اهتمام وی شد وغالب
آمد وبقصاص او را با تمامت اولاد بقتل
آورد السلطان مودود بن مسعود
هفت سال پادشاهی کرد ودرگذشت
السلطان مسعود بن مودود چون
پدرش درگذشت طفل بود وچند روز پادشاهی

بنام او بود عاقبت اکابر برعم او اتفاق
کردند و بر تخت نشاندند السلطان
علی بن مسعود چون نوبت سلطنت بوی
رسید عبد الرشید بن محمود که از
سالها باز در قلعه محبوس بود خلاص
یافت و لشکر جمع کرد و علی از وی منهزم شد
السلطان عبد الرشید بن السلطان
محمود هفت سال پادشاهی کرد و درگذشت
السلطان ابرهیم بن مسعود بن محمود
ایام دولت او از سنه خمسین تا سنه اثنی وتسعین
تمادی گشت و هیچ خانه خود را بنا نکرد





الا که مسجدی یا رباطی خدا را بنا کرد
السلطان مسعود بن ابرهیم
مدت شانزده سال پادشاهی کرد
السلطان ارسلانشاه بن مسعود
بسبیل وراثت زمام ممالک در قبضه خود
گرفت برادرش بهرامشاه از وی
بگریخت والتجا بسلطان سنجر سلجوقی
کرد که پسر خال او بود سنجر بموافقت
او بغزنه آمد و با ارسلان محاربت کرد
و نصرت یافت و ارسلان بهزیمت شد
سنجر بهرامشاه را بر تخت نشاند

وباذ بخراسان رفت پس ارسلان رجعت
کرد و بهرام ازوی بگریخت وباذ بخدمت
سنجر امد وازوی لشکری تمام بستد
وبغزنه رفت وارسلانرا هلاک کرد
وکان ذلک سنه اثنی عشره وخمسمایه

## السلطان بهرامشاه بن مسعود

علاء الدین حسین بن حسن که اول ملوک
غورست بروی خروج کرد وبغزنه
رفت وبهرامشاه ازوی بگریخت
واو برادر خودرا سیف الدین در
غزنه بگذاشت ومراجعت کرد
پس



پس بهرامشاه بغزنه امد وسیف الدین را
بگرفت ونشاند ودر غزنه بگردانید
این خبر بعلاء الدین رسید بغایت
ازان تافته شد وبا لشکری انبوه
عزیمت غزنه کرد وپیش از رسیدن
او بهرامشاه درگذشت وپسر وی خسروشاه
بجای وی نشست چون علاء الدین
برسید خسروشاه بگریخت وبلاد
هند رفت علاء الدین غزنه غارت کرد
وقتل بسیار کرد وپسران برادر غیاث
الدین ابو الفتح محمد وشهاب الدین

ابو المظفر ابنا سام بن الحسین الجایگاه
بداشت وایشان بانواع حیل خسروشاه
را بخود ایمن کردند واو را دستگیر
کردند وبقلعه غور فرستادند وتمامت
ممالک غزنویان مستخلص کردند
ودر شهر دلی اقامت ساختند و
خسروشاه در سنه خمس وخمسمایه
وفات یافت وبعد از مدتی غیاث
الدین درگذشت وتمامت مملکت در
تصرف شهاب الدین بماند تا ایام سلطان
محمد بن تکش که او را ملاحده هرا



کارد زدند پس سلطان شمس الدین
ایلتمش که از موالی او بود قایم مقام
او گشت وسلطنت هند او را مسلم
شد وتا این ایام بر اولاد او مقرر ماند
واز غوریان بیش از این سه نفر علاء الدین
وغیاث الدین وشهاب الدین بیانستم
که بادشاهی کردند طایفه
جهارم دیلمیان عدد ایشان هفده
نفر مدت ملک ایشان صد وبیست
وشش سال الامیر عماد الدین
ابو الحسن علی بن بویه الدیلمی در ابتدا امر

بخدمت ناصر الحق مشغول بوذ چون
او شهید کشت عماد الدوله بلرخت
وبخراسان رفت وبخدمت والي اجابکه
مشغول شذ وجمعی بسیار از دیالمه
بروی جمع شذند والي از شوکت
او ترسناک شذ خواست تا اورا محبوس
کند عماد الدوله بلرخت وباصفهان
رفت والي اجابکه المظفر بن
یاقوت اورا بخوذ راه نداذ عماد الدوله
چون معینی وملاذی نیافت بضرورت
باوی بجنک ایستاذ ومظفر اسیر
شذ



شذ واصفهان اورا مسلم شذ پس
آن خبر بیاقوت رسید از شیراز
لشکر جمع کرده وروی بعماد الدوله
آورد وباوی محاربه کرد ومنهزم بازکشت
وعماد الدوله ازپی او بپارس آمد
واز اجابکه بخوزستان رفت وجمله را
بکشت ونیز مال ومعامله بغداد در
تصرف وی کرد ودر خطبه بعد
از دعا خلیفه اورا دعا کفتند و
معز الدوله را اجابکه بکماشت و
رکن الدوله را جانب اصفهان وری

ورکب فرستاذ وخوذ درشیراز اقامت
ساخت وانجا بکله وفات یافت
وصابی در کتاب تاجی اورده است
که ایشان از نژاذ بهرام جور اند ودر
بدو اسلام بلاد ایشان بکلر عشتند
وجیلان رفتند ومدة امارة او شانزده
سال بوذ رکن الدوله ابو علی الحسن بن
بویه چون عماد الدوله وفات یافت
او باز بشیراز امد ومدتی انجا بکله بیوذ
بس مملکت بوبسران قسمت کرد
فارس بعضد الدوله داذ واصفهان
وقم



وقم وقزوین وابهر وزنجان بمؤید
الدوله داذ وهمذان ودینور ومضافات
ان بفخر الدوله وبس ازحلکه ابو العباس
بعضد الدوله سپرد وبوی شد وانجا بکله
وفات یافت ومدت ملک او بیست و
هشت سال بوذ الامیر معز الدوله
ابو الحسین احمد از طرف برادر جانب
بغداذ حاکم بوذ از انجا عزیمت مصر
وشام کرد ودر ایام رکن الدوله نماند
الامیر عضد الدوله ابو شجاع خسرو
ابن
نور حلقه ونور حدیقه ال بویه بوذ

وکس از ملوک جهان در علم و هنر بپایهٔ
وی نیافتند و از آثار او دار الشفا
بغداد و شیراز است و مشهد امیر المومنین
علی بن ابی طالب کوفه و بند امیر که بر رود کر
ساخته است که نظیر آن نیست و رباط
شیخ ابو عبد الله الخفیف و مدت ملک
او سی و چهار سال بود الامیر مؤید الدوله
ابو منصور بویه بن رکن الدوله سیزده
سال و یازده ماه در امارت بسر برد
الامیر شرف الدوله ابو الفوارس
شیرزیل بن عضد الدوله مدت شش ماه
پادشاهی



پادشاهی کرد صمصام الدوله
المرزبان بعد از برادر چهار سال و شش
ماه امیر بغداد بود بهاء الدوله
ابو نصر خسرو فیروز بن عضد الدوله بیست
و چهار سال و سه ماه پادشاهی کرد
سلطان الدوله ابو شجاع بن بهاء الدوله
دوازده سال و چهار ماه پادشاهی کرد
شرف الدوله ابو علی الحسن بن بهاء الدوله
پنج سال و دو ماه امیر عراق بود عماد الدین الله
عز الملوک بن سلطان الدوله چهار سال امیر
بغداد بود الملک ابو علی بن کیخسرو بن عز الملوک

از اکابر دیالمه او ملک بوذ و از سلطان
بدان راضی شذ که تو بنذ جان عاملی
بوی دهند طایفهٔ نهم سلجوقیان
مدت ملک ایشان قریب صد و
شصت سال عدد ایشان چهارده نفر
السلطان عز الدین ابو شجاع
الپ ارسلان محمد بن جغربیک بن میکاییل
مردی بغایت مهیب بوذ و بهمه
جهان تاختن کرد و با فضلویه بپارس
امذ و پارس بستذ و با دوازده هزار
سوار بقول کسری بارمانوس ملک
روم

روم زذ و اوی هزار سوار داشت و
بهزیمت شذ و ارمانوس اسیر گشت
و در آخر عهد روی بما وراء النهر نهاذ
و حصار قلعه نوم داذ و بستذ و کوتوال
را بیاوردند و با وی شخصی بوذ سلطان
از وی استفساری میکرد و راست
نمیگفت سلطان فرموذ تا سیاستش
کنند پس وی کارد برکشیذ و اهنگ
سلطان کرد غلامان قصد کردند تا او را
بگیرند سلطان سبب اعتمادی که
بر تیر انداختن خوذ داشت ایشانرا منع
کرد

و تیر خطا شد و آن مرد هم برسید و
سلطان را زخم زد و بدان هلاک شد و مدت
ملکش دوازده سال بود معز الدین
ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان مدت
بیست و سه سال پادشاهی کرد و امام
الحرمین در عهد او بود سلطان
رکن الدین ابو الفوارس برکیارق بن
ملکشاه ولی عهد پدر بود و میان
او و برادرش محمود و محمد محاربات
رفت و در این زمان که ایشان بمخاصمت
مشغول بودند ملاحده نیرو گرفتند و

حسن صباح

حسن صباح داعیان بر گماشت و عبد الملک
عطاش باصفهان فرستاد و خلقی
بسیار گمراه کرد و مدت ملک او دوازده سال بود
سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن
ملکشاه چون برکیارق درگذشت سلطنت
بروی مقرر شد و بحصار شاه دز نشست
تا عبد الملک عطاش فرود آورد و بخواری
در اصفهان بگردانید آنگاه او را هلاک کرد
و مدت ملک او سیزده سال بود السلطان
معز الدین ابو الحارث سنجر بن
ملکشاه مدت بیست سال هر اقلیم برادران

پادشاه خراسان بود و بعد از وفات
محمد چهل سال سلطنت کرد و در ایام
او حشم غز از جیحون بگذشتند و حشم
سلطان از ایشان در زحمت بودند
و سلطان چند نوبت بفرمود تا باز کردند
ایشان ملتزم خرابی دیگر میشدند
و سلطان امان میداد لشکر الامر سلطان را
بران داشتند تا روی بایشان آورد غزان
زنان و اطفال در پیش داشتند و تضرع
کنان در پیش آمدند و تقریر کردند که از
هر خانه منی نقره بدهند سلطان خواست

که باز



که باز گردد مدبر الملک عجمی نگذاشت
غزان چون نومید گشتند جان را کوشیدند
و سلطان را اسیر کردند و روی بخراسان
و کرمان نهادند و شهرها خراب کردند و
خلق بسیار شهید کردند چون ببلخ
رسیدند جمعی از حمالک سلطان که با غزان
در آمیخته بودند موکلان سلطان را بفریفتند
و روزی با سلطان بسبیل شکار بکنار
جیحون می تاختند چون بحد ترمذ رسیدند
در کشتی نشستند و بگذشتند و بقلعه
ترمذ بر رفتند و آنجا بکلی بنشست و غزان

بحدود فارس وکرمان آمدند وامراء ایشان
روزی بحوالی شبانکاره بشکار رفتند
وملک شبانکاره برایشان کمین کرده بود
ایشانرا اغافل یافت وهلاک کرد السلطان
مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد
چهار سال در عراق نایب سلطان سنجر بود
السلطان رکن الدین ابو طالب طغرل بن محمد
تمام مقام بذر بود در نیابت عم السلطان
غیاث الدین ابو الفتح مسعود بن محمد
بعد از برادر هفده سال سلطنت عراق
کرد ودر ایام او وتابع سیار بود وعزم بر سلطان سنجر

خروج



خروج کرد ومیان او وبرادرش محاربات
رفت وموالی ونواب ایشان در هر جا
دم استقلال زدند السلطان مغیث الدین
ابو الفتح ملکشاه بن محمود بن محمد سلطان
محمود بن ملکشاه وبرادرش محمد با اتابک
بوزابه وتاج الدین وزیر پارس قهستان
بود چون سلطان ببغداد بود بوزابه ایشانرا
باصفهان اورد ومحمد را بر تخت نشاندند
وپنج نوبت زد سلطان آهنگ ایشان کرد وبوزابه
بذیره وی شد با لشکری گران وکشته شد
وسلطان زادگان باز بپارس آمدند وسلغریان

الجزو العاشر

خروج کردند و از ایشان یکی بختنصر جون
عمش نماند بجای وی بنشست و الپ ارسلان
با میران بیغ کرد بعد از جهار ماه امرا متفق
شدند و بضیافتش بردند و بوکالت بر
وی کبات شدند **السلطان** غیاث الدین
ابو شجاع محمد بن محمود جون برادرش را
محبوس کرده بود از خوزستان بیامد
و بپادشاهی نشست و هفت سال بماند
**السلطان** معز الدین ابو الحارث سلیمانشاه
محمد بن مسعود شش ماه پادشاهی کرد
**السلطان** رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد



کودک بود جون بدرش درگذشت و نوبت
سلطنت بوی رسید و اتابک محمد بن الدگز
حاکم کلی بود جون وفات یافت کار
سلطنت بهم بر آمد برادرش اتابک قزل
ارسلان بن الدگز بعراق آمد و بر تخت
نشست و پنج نوبت بود بعد از چند روز
شبی او را بشهادت رسید جند فدایی کشته شد
**طایفه ششم** ملوک قهستان که ایشان را ملاحده
گویند مدت ملک ایشان صد و هشتاد
و یک سال عدد ایشان هشت نفر
**حسن** بن علی بن محمد الصباح الحمیری

ظاهر اسمت ورع وصلاح داشت. وهمواره
قواعد شرع را محافظت کردی وتا حدّی
درین باب مجدّ بوذ که پسر خوذ را بجهت
خمر خوردن هلاک کرد ومظهر کار او در قلعهٔ
الموت بوذ وبیشتر اهل ایلکه بقول او
زندیق شدند واو را بو خوذ حاکم کردانیدند
پس از انجا اهنک دیکر قلاع وبلاد قهستان
کرد وبیشتر بکشوذ ومستنصر اسمعیل از مصر
او را عهد نیابت وولایت فرستاذ
ومدت سی وپنج سال باذشاهی کرد
کیا بزرک امید مردی از دیلم بوذ است
ودر ایام



ودر ایام حسن لشکرکش بوذ وبنیابت
او هر جایکه حاکم بوذی چون حسن را روزکار
با نجام خواست رسیذ او را ولی عهد کرد
داذ ومدت چهارده سال باذشاهی کرد
محمد بزرک امید قایم مقام پدر شد
واو را پسری بوذ حسن نام وبغایت
بد اعتقاد بوذ وپنهان از پدر بمناهی مشغول
شذی ومردمان را نیز رخصت دادی
وقرآن را تاویلات نامنظوم کردی
وتعریف دعوی امامت کرد که پسر
نزار است اکاه شذ مردمان را جمع کرد وکفت

حق بسر منست وما دیلمی ایم وامام نیستیم
و هر کس که در حق او اعتقاد امامت دارد
کافر ست و او را محبوس کرد و در ربیع الاول سنه
سبع وستین وخمسمایه وفات یافت **حسن بن محمد**
جون پدرش درگذشت بحکم وراثت
بر جای پدر نشست و بنیاد الحاد نهاد و در
هفدهم رمضان سنه سبع و خمسین و خمسمایه مردم را
جمع کرد و نماز عید بگزارد و خطبه کرد و
نامه بیرون آورد و گفت این امام
مخفی مرا نوشتاست و تکلیف از خلق
برداشته و در ربیع الاول سنه سبع و ستین
درگذشت



**محمد بن الحسن** طریقه پدر داشت
در الحاد و متابعت هوا **حسن**
بن محمد حسن نو مسلمان او را از آن نو مسلمان
لقب کرده بوذ که الحاد را بگذاشت و از
جاده شریعت تجاوز نکرد و در محاربه کرج
با سلطان جلال الدین رفیق بوذ و در
رمضان سنه ثمان عشره و ستمایه درگذشت
**علاء الدین محمد بن الحسن** در اکثر اوقات
معزول بوذی و بند و در مجامع حاضر
گشتی و گاه گاه گوسفند چرانیذی
و تخصص دیلمی بوذ که علی الدوام ملازمت او

اومیمون دز دوشنبه غره شوال سنه
ثلث وخمسین وستمایه اورا بقتل
اورد ودر ایام او جرماغون بقوهستان
امد واورا محاصره کرد رکن الدین
خورشاه بعد از یکسال که قایم مقام
بود از حصار بیرون امد وتمامت
ممالک ر تسلیم کرد به پادشاه

هولاکو خان

او را بحضرت منکوقاان فرستاد چون
از جیحون بگذشت وفات یافت
طایفه هفتم سلغریان عدد ایشان
یازده نفر مدت ملک ایشان تاریخ

تالیف



تالیف این کتاب صد وبیست ویک سال
بباید دانست که پارس از ایام دیالمه
تا اول روزگار ایشان قریب هشتاد
سال در تصرف ال سلجوق بود ودر
سنه خمس وخمسین واربعمایه سلطان
الپ ارسلان بپارس امد وشبانکاره وفضلویه
شبانکاره بکاشت وتا سنه ثلث و
اربعین وخمسمایه که سلغریان خروج
کردند وملکشاه بن سلطان محمود یکسال
بود تا در پارس حکم میکرد اتابک سنقر
بن مودود السلغری بروی خروج کرد

وملکشاه منهزم کشت وفارس سنقر
بماند وسیزده سال باذشاهی کرد اتابک
زنگی بن مودود چون برادرش درکذشت
چهارده سال باذشاهی کرد اتابک
تکله بن زنکی بیست سال باذشاهی کرد
اتابک طغرل بن سنقر دو نوبت بر
تکله خروج کرد وهر نوبت چند ماه باذشاهی
کرد وباخر الامر اسیر کشت اتابک سعد
بن زنکی در سخاوت وشجاعت یکانه
بوذ وچون سلطان محمد تکش بعراق امد
او با قدر هزار سوار در جبل بو دل سلطان
زد



زد وبسیاری هلاک کرد وباخر الامر
اسبش خطا کرد واسیر کشت وشجاعت
وسخاوت او سلطان را مانع امد از کشتن
مدتی او را باز داشت وبعد از ان خلعت
داد وباز بپارس فرستاد ومدت ملک او
بیست ونه سال بوذ اتابک ابو بکر
باذشاهی بوذ جهان ارای شرع پرور
باروس که از دویست سال باز خراب بوذ
جهت محاربات شبانکاره باال بویه
وسلجوق در ایام او چون عروسی اراسته
شد واز اقالیم روی بدانجا نهاذند و

وبسیاری از جزایر و سواحل چون
بحرین و قطیف و قیس واندراوی
بگشود و در بعضی از بلاد هند بالقابش
خطبه کردند و از آثار اوست که اربطه
و معابد و مساجد و مدارس شیراز آبادان
کرد و دار الشفاء ابوبکری شیراز بساخت
و بسیار بقعها خیر در اطراف بنا کرد
و بموافقت او اعیان مملکت بقعها
خیر بسیار کردند و مدت ملک او سی سال بود
اتابک سعد بن ابی بکر چون پدرش
وفات یافت بعد از دوازده روز که
سکه

سکه و خطبه بنام او بود وفات یافت
اتابک محمد بن سعد چون پدرش درگذشت
او کودک بود و مادرش ترکان بسبیل
نیابت پادشاهی میکرد بعد از دو سال
و نه ماه کلبرگ عمرش ناشکفته بریخت
اتابک محمد شاه بن سلغرشاه بن
سعد بن زنگی لشکری بروی جمع شد
و هشت ماه پادشاهی کرد بعد از آن
ترکان با جمعی از امرا اتفاق کرده ند
و اورا دستگیر کردند اتابک
سلجوقشاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی

مغول

جون محمد شاه اسیر گشت او از قلعهٔ
اصطخر بکرغتش و بو وی جمعی از
حشم کرد امده بوذند و مدت نه ماه
باذشاهی کرد بعد از ان لشکر
واطراف بجنگ وی امدند او بر لشکر
اعتماد نداشت و بکرغتش و بکازرون
رفت لشکر از پی او برفتند و لشکر
سلجوقشاه همه بکرغتند و او با
جند سوار معدود بماند و جنگ بسیار
کرد و قتال و بعاقبت اسیر شد
اتابک ابش بنت سعد بن زنکی

در سنه

در سنه اثنی و ستین و ستماه نوبت باذشاهی
یافت و در سنه سبع و ثمانین مراد عان
وفات یافت و در تبریز مدفون شد
طایفه هشتم خوارزمیان و ایشانرا
خوارزمشاه گویند عدد ایشان هشت
نفر
سلطان محمد بن
انوشتکین بنده بلکابک سلجوقی بوذ
جون سلطان کیارق باذشاهی
خراسان با میر حبشی بن التونتاق تفویض
کرد محمد انوشتکین را بخوارزم فرستاذ
و او را خوارزمشاه نام کرد و این حال

درسنه تسعین واربعمایه بوذ واو عدل
وراستی ورحمت پیش گرفت وعلما
وصلحا را تعظیم وترحیب کرد لاجرم
باذشاهی ان صوب بروی واولاد وی
سالها بماند **خوارزمشاه**
اتسز بن محمد سالها بعد از پدر باذشاهی
کرد وازجاده عدل انحراف ننموذ
ودرسنه احدی وخمسین وخمسمایه وفات
یافت **خوارزمشاه** ارسلان
جون پدرش وفات یافت بحکم
وراثت ملک فرو گرفت وبسیار



از خراسان وماوراالنهر در تصرف
آورد وبسبب ضعف سلجوقیان
اورا استقلالی تمام ظاهر گشت
ودرسنه ثمان وستین وخمسمایه درگذشت
**خوارزمشاه** سلطانشاه او کوچکتر
بوذ از علاء الدین اما اکابر با وی
متفق بوذند واورا بر تخت
نشاندند علاء الدین بروی خروج
کرد سلطانشاه بگریخت وبغزنه
رفت وسلطان غیاث الدین
ابوالفتح غوری اورا مدد نکرد جون

پابوس گشت خط دادند و لشکر
بستد و بخوارزم مراجعت کرد و نزدیک
شهر فرود آمد علاء الدین جیحون
بر ایشان بگشود و نزدیک شد که
جمله غرق شوند پس آگاهی یافتند
و بگریختند و نزدیک مرو رسیدند
و باز مراجعت کردند علاء الدین بگریخت
و سلطانشاه را ملک مسلم شد
و بماند تا سلخ رمضان سنه سبع
و ثمانین و خمسمایه وفات یافت تکش
خوارزمشاه علاء الدین تکش



بعد از وفات برادر ملک بروی
قرار گرفت و دولت سلجوقیان
در وی دیار بانجام رسید و کار او
ارتفاع یافت و تمامت خراسان
او را مسخر گشت سلطان محمد
بن تکش دولت این دودمان
در ایام او بذروه اعلی رسید
و تمامت بلاد ماوراء النهر او را مسخر
شد و بجانب آذربیجان و عراق
و حوالی بغداد نهضت کرد و هیچ
آفریده با وی طریق مقاومت

مغول

نسبرد وجز مصالحت ومطاوعت
با او چاره ندید چون مراجعت
کرد آفتاب دولتش آهنگ
غروب کرد ولشکر
از جانب شرق بروی خروج
کرد ومیان ایشان چند نوبت
ملاقات ومحاربات اتفاق
وباخر الامر سلطان منهزم شد
وباذربیجان رفت ووفات یافت
سلطان جلال الدین ابن محمد چون
لشکر خوارزمشاه منهزم ومتفرق
شد



مغول

شد او بجانب هند رفت ولشکر
نیز کما هی احوال معلوم نبود
واز بسیاری لشکر طریق کار بر
همکنان شوریده بود مراجعت
کردند چون سلطان جلال الدین
وقوف یافت که

مغول

مراجعت کردند بازگشت وبپارس
آمد واتابک سعد را بدید واز آنجا که
ببغداد رفت وقاضی بها الدین
کازرونی وعماد الدین عزیزان
ششتری برسالت رفته بودند و

وتصالحی حاصل کردند بی روکب
باخلاط نهاد ومدت چهار ماه انجا
درحصار داشت تا بگشود وقتلی
بافراط کرد وازانجا بلاد عزیمت
اذربیجان کرد واتابک ازبک بن
محمد بن ابلدکز از وی بگریخت
وسلطان در شهر تبریز اقامت
ساخت ومدتی انجا ببود پس
متوجه کرج شد وشهر تفلیس و
چند شهر دیگر ازان حدود بگشود
وباخر الامر بموقان رفت واز

مغول

هیچ



مغول

هیچ خبری بیافت وبعیش
ولهو مشغول شد ناگاه لشکر
بوی رسید واتباع واعوان او
جمله متفرق شدند واو نیز
بگریخت وکاهی از کار او معلوم
نشد بلکی گویند در راه موصل
میرفت وکردان در لباس
وزینت او طمع کردند وایشانرا
بقتل آوردند وزن او ملکه خاتون
بجانب شام افتاد واتابک سعد
کس فرستاد واورا بشیراز آورد

سلطان غیاث الدین محمد بعد
از واقعهٔ پدر بشیراز آمد و عادت
کرد و از انجا بکرمان رفت
چنین گویند که اول سلاطین
کرمانست و از نبیرهٔ ملوک ما
وراء النهرست براق او را هلاک کرد

مغول
جنگزخان

طایفهٔ نهم

مقدم و مقتدای ایشان
بوده است و خروج بر خوارزمشاه
در سنه سبع و عشره و ستمایه کرد
و او و اولادش اکثر بلاد خطا
و ترک

و ترک و تمامت ایران زمین
بگشودند و ممالک ملوک مسخر
کردند و از اولاد او که در ایران
زمین حکم کردند

هولاکو خان

بود مردی دلیر و صاحب رای
و تمامت عراق و بغداد مسخر
کرد و خلیفه مستعصم بالله بر دست
وی هلاک شد و در سنه ثمان
و خمسین و ستمایه وفات یافت

اباقا خان

بعد از وی
بجای وی تمام ملک و بادشاهی

نیکوسیرت بوذ وحکم او در ایران
زمین وبلاد روم جاری شد
وبعدل ورافت میلی تمام داشت
ودرباره مسلمانان تمامت و
مدار حکم او برابر [illegible] وبجاق
اتابوذ که نایب مطلق او بوذ
وبصاحب عادل شمس الدین
محمد الصاحب دیوان رحمهم الله
تعالی بفضله وکرمه
وقع الفراغ من تعلیقه اواخر [illegible]
[illegible]
[illegible] الاضعف عباد الله [illegible]

[illegible] محمد بن محمود
القاری العمری

شیخ نجم الدین کبرا [illegible] که [illegible] عالم خودرا
چنان باید داشت که [illegible] وباطن
[illegible] خودرا [illegible] بسیار نشوی
تو اتفاق [illegible] که [illegible]
چنان باید داشتن که [illegible]

از شیخ [illegible] سوال کردند که
ابوبکر فاضلتر یا عمر جواب داد
که [illegible] شیخ [illegible]
بایزید را صوفی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عمر خیام گفته

ترکیب پیاله که درهم پیوست

بشکستن آن روا نمی دارد مست

چندین سر و پای نازنین از سر دست

در مهر که پیوست و بکین که شکست

اوحد الدین کرمانی جواب گفته

ایزد که زنیست کرد اشیا را هست

اینها چو درختی همه درهم پیوست

ما هیچ بدیم پوست تن مغز روان

چون مغز تمام بسته شد پوست شکست

هم عمر خیام گفته

من می خورم و هر که چو من اهل بود

می خوردن من بنزد وی سهل بود

می خوردن من حق به ازل میدانست

گر من نخورم علم خدا جهل بود

خواجه نصیر الدین طوسی جواب گفته

گفتی که گنه بنزد من سهل بود

این نکته نگوید آنکه او اهل بود

علم ازلی علت عصیان کردن

نزد علما ز غایت جهل بود

دست در عشقش ز جان افشانده ام

وانگهی بر جان افشانده ام

وی بیا خونابه لو سودای

از دو چشم خون فشان افشانده ام

یاد از تر دامنی بر داشتیم

دامن از لون مجان افشانده ام

دل گرانی کرد در کشتی عشق

رخت دل در کل زمان افشانده ام

چون نظر بر روی دلبر فشاند

تن فرو دادیم و جان افشانده ام

هر چه در صد سال می بردیم جمع

هر دمی بر دل نشان افشانده ام

چون ز راه سر و بد [illegible] جو نشیم

[illegible] دل زباد اس واز افشانده ام

چون [illegible] در در

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة
على خير خلقه محمد وآله اجمعين
اما بعد این مختصریست که
پادشاه جهان
خواجه نصیر الدین طوسی فرمود
که در معرفت جواهر و معادن
و قیمت و خاصیت هر یک
شرحی بنویس و باعث
دار موجب فرمان
این کتاب ساخته شد و انرا
تنسوخ نامهٔ ایلخانی نام نهاده شد
والله ولی التوفیق

اول

در معرفت انواع مروارید

هر مرواریدی که مدور و آبدار
و براق و صافی و با طراوت بود
و در وی اوصاف بدرجهٔ کمال
باشد انرا شاهوار و نجم
و عیون و خوشاب و مدحرج
گویند و این الفاظ بطریق استعارتست
چنانکه شاهوار جهت آنکه گویند

که اوصاف کمال دران درج بود ۵
ومدوّر جهت آن گویند که
هرچند بر کف دست نهند قرار
نگیرد از غایت استدارت ۵
ونجم یعنی بستاره مانند بود ۵
وبعضی برنگ شیر باشند وانرا
شیر بام گویند وبعضی سفید
وبعضی تبنی یعنی کاه رنگ و
بعضی وردی یعنی گل رنگ
وانرا زردی اندک باشد که با سرخی
زند واغلب مروارید ها نیکو



وردی وتبنی افتد ودیگر انواع
که باشد همچنان بود ۵

قیمت انواع مروارید

دانه مروارید ابدا بی عیب
که نیم دانگ باشد چهار دینار ارزد
وچون سه تسو شود هشت دینار
وچون دانگی شود شانزده دینار
یعنی چون سه یکی در وزن بیفزاید
بها دو چندان شود وتا دو دانگ
همچنین باشد بعد از دو دانگ هرچه
چهار یکی در وزن بیفزاید بها مضاعف
شود

وهرچه بدو دانگ رسد آنرا عیون
خوانند یعنی چون دانهٔ دو دانگ
ونیم باشد بها صد وهشتاد دینار
بود تا دویست دینار بعد ازان
چون وزن پنج یکی زیادت شود
بها مضاعف گردد یعنی دانهٔ
که نیم دینار باشد بها چهارصد
دینار رسد بعد ازان اگر اندکی
بیفزاید بها زیادت شود ٥

## در افساد مروارید

وچیزهایی که او را تباه کند مروارید



از گرمی آتش زیان آید و زرد
گردد وباشد که بسوزد واز حرارت
وعرق تن مردم طراوتش برود
وبوی بهای تیز چون مشک وکافور
مروارید را زیان دارد وجای
نمکین بد باشد آب او برود وآمیختن
با جوهری دیگر هم نشاید که نازک
بود ومصادمت اجرام صلب سطح
ظاهر او خسته شود ونشان بد بر
گردد وچیزهای تیز چون سرکه و
نوشادر مروارید را خورد و بوسیده
کند

## محافظت مروارید

اگر خواهد که با احتیاط دارد در شیشه
باید کردن و سر شیشه محکم کردن و هر
سالی دو نوبت بیرون آوردن
و باد دادن و جایی که نمناک و گرم
نباشد و بخار در و نپیچد نهادن

## خواص مروارید

طبع مروارید سرد و تر است و بقول
معتدل و در مفرحها و معجونها
بکار دارند دل را قوت دهد و
اندوه از دل ببرد و خون که از گلو
براید

براید باز دارد و درد اودها چشم
قوت روشنایی دهد و چشم را از
رنجوری و درد نگاه دارد ه

## معرفت انواع یاقوت

یاقوت سرخ برنگ معصفر رمانی
خوانند بعد از آن رنگی بعی
بدانه انار مانند بود و هر دو باهم
نزدیکند بعد از آن لاغوانی که
اندکی تیره بود بعد از آن یاقوت
اعبس که در وی زردی و شعاعی
بود مثال بر طاوس توان دید بعد از آن

نارنجی بعد از آن کاهی بعد از آن
سفید که ببینند صرف مانند
و آسمان گون نیز و اکهب باشد یعنی
کبود و یاقوت سفید برنگ بلور
باشد و فرق میان هر دو بودن
توان کردن که یاقوت سنگینتر
و صلب تر بود و بلور سبکتر و نرم تر

قیمت انواع [illegible] یاقوت

بهرمانی و رمانی نیکو اگر بوزن
تسوی باشد سه دینار ارزد و
اگر ممسوح باشد بها دوباره شود

ونیم

ونیم دانگ هفت دینار ارزد و سه
تسو بیست دینار و دانگی پنجاه
دینار و دو دانگ صد دینار و نیم مثقال
دویست دینار و چهار دانگ سیصد
دینار و پنج دانگ هفتصد دینار و
یک مثقال ده هزار دینار
و ابو ریحان گفته است یک مثقال
یاقوت سرخ یک صافی که سوراخ
و عیب ندارد و مسنوع و طولانی
بود پنج هزار دینار ارزد و هر چه
بدین مقام رسد و زیادت از این

بود بهاء آن از ترتیب بیرون دوود
و بحسب ارادت بایع و مشتری
تعلق باشد و بها توان کرد اما
ارغوانی را بها با سیکی ابد و طاوسی را
بهابان بیکی دمانی ابد والکهب با
بیست بیکی و یاقوت زرد اگر نیک
و ممسوح بود و شفاف و آبدار باشد
یک مثقال پنجاه دینار ارزد و دیگر
انواع همه را این بها بود و یاقوت
سفید بها بلور بیش نیرزد ۵

امتحان یاقوت

یاقوت

یاقوت را نشانها باشد اول آنکه طبایع
او را انفسا دتواند اورد و همه سنگها
را بخراشد و جز الماس او را نسابد دوم
آنکه او را شعاعی باشد و جز لعل
و یاقوت هیچ جوهر دیگر را شعاع نبود
سوم آنکه از همه جوهرها ثقیل تر بود
چهارم آنکه بر آتش پایدار بود و چون
در آتش برند سفید نماید و چون
بیرون آورند با رنگ خود آید و اگر
خواهند که جهت مفرحها بسابند
در آتش می برند و در آب سرد می زنند

تاسست شود و بنوات سا بیدن ٥

## خاصیت یاقوت

اگر با خود دارند از طاعون و وبا
ایمن باشند وچون در دهان گیرند
کم شود وچون در دست اندازند
در حال سره شود ودیگر که در دهان
داشتن قوت دل دهد واندوه وغم ببرد
وحرارت خربز برابر افروزاند ومدد
دهد وتشنگی بنشاند واگر با خود دارند
در چشم مردم باشکوه وعزیز باشند
ودر مفرحها ومعجونها عظیم سود دارد

حرارت



وحرارت ونت طبیعت زاید وقوت
زیاده کند وضون صایع کرداند وگویند
اگر بر مهر بندند خون او دیر فسرد
گردد ودر معجونها مضرت زهرها
باز دارد ودر داروی چشم روشنی بفزاید
وصحت چشم نگاه دارد والله اعلم

## جلا دادن یاقوت

جزع یمانی را بسوزانند تا چون اهک
شود ودر آب بسایند ونگینها را برو
بر صحیفه مسی مالند ومی سایند تا
جلا یابد وبطراوت باز آید ٥ ٥

## نسبت جواهر با یکدیگر بودن

هیچ جوهر که بحجم برابر یاقوت بوذ بوذن
بوی نرسد وخلیفه ابوریحان اعتبار
کرده است گوید یاقوت آسمان گون
یک مثقال از یاقوت سرخ پنج دانگ و
سه تسو مجندان باشد بشکل وبزرگی
واز زمرد چهار دانگ وتسوی واز لاژورد
چهار دانگ وسه جو واز مروارید چهار دانگ
واز عقیق چهار دانگ کم جوی واز بسد
مجندان واز جزع وبلور چهار دانگ کم دو جو
واین آزمایش باب توان کردن که در جایی



که بواب کرده باشند چون یک یک جوهر
درمیان آب می نهند می نگرند تا چه
قدر آب از آنجا بیرون می شود بدل آن
جوهر باشد بعد از احتیاط تام ٥

## تعریف زمرد وانواع آن

انواع زمرد بسیارست واز همه بهتر
آن باشد که سبز سبز باشد وآبدار
وشفاف وصافی وصفت وممسوح بود

## امتحان او

زمرد زود شکسته شود وبسوهان سوده
گردد وطاقت آتش نیاورد وسنگها

سبز باشد که بزمرد ماند و بر کسی
ندانند مشتبه شود و نوعی از شبه آن
می آورند که نیکو سبز و پاره تیره بود

قیمت زمرد

بعضی گفته اند یک درم پنجاه دینار و سه
درم دویست دینار و پنج درم هزار
دینار و در قدیم یک پاره زمرد بوزن
دوازده درم بدوازده هزار دینار
مغربی فروخته اند و زمرد که خفته باشد
قیمت او کمتر بود

خاصیت زمرد

هرکه

هر که زمرد با خود دارد قوت دل
دهد و از صرع ایمن بود و در وی نگاه
کردن نور بصر زیاده کند و در
مفرح سرد بکار دارند و دانکی
زمرد سوده از زهر که داده باشند و از
زهر گزندگان خلاص دهد بی آنک
پوست و موی بیفتد و چون وقتی
که زنان زایند بر ران بندند زود
بار بنهند و نیز گفته اند که چون با خود
دارند خواب بد نبینند

معرفت انواع الماس

الماس یکی سفید بود و شفاف مانند
ابگینهٔ فرعونی و دیگر اندکی بازردی
زند انرا ابتبی خوانند سوم اندکی بونکل
سیماب بود انرا سیمابی خوانند جهارم
باسبزی زند و گفته اند سرخ رنگ و سیاه
هم باشد و پاره بود که نادر افتد

امتحان او

الماس را سوهان باشد مانند حسکی و جون
گرم کنند و اب سرد یا برف بر او ریزند
اگر سفید نیکو بیرون اید عظیم نیکو بود
و جون کنارها او موم بر نهند و مقابل

افتاب



افتاب بدارند اگر رنگی مانند قوس
و قزح بدید اید نیکو بود ۵

قیمت الماس

الماس نیک بقیمت با قوت سرخ بود

خاصیت او

جون الماس با خود دارند از صاعقه
ایمن باشند و از علت عسر البول
اسوده والبته در دهان نباید گرفت
و الماس را بر سر مثقب تهند و بیابند
و بدان سنکها سخت سوراخ کنند ۵

توزیع لعل و انواع ان

لعل انواعست انچ درخشنده وصافی
وشفاف بوده نزدیک بوذ بیاقوت
سرخ لکن درصلابت برابر نبوذ ودر
قدیم لعل نبوده است وقیمت وخاصیت
آن ازان جهت درهیچ کتاب نیاورده
اند سبب بدید امدن اوآن بوده
است که زلزله سخت آمده وکوهها
شکافته شدند واینجا که معدن لعلست لعل
بدید امدن اول سرخ یافته اند بعد ازان
زرد ولعل زرد از سرخ صلب ترست
ودیگر نوع ماسبی وبنفش میکویند
قیمت



## قیمت لعل

هرچ آبدار وصافی وشفاف بوده
انرا پیازکی خوانند وبهای آن نزدیک
باشد ببهای زمرد بس تری بس عنابی
وترتیب اکهب باشد یعنی سرخ
بو رنگ تری وعنابی هر دو بنا بر باجهار دانک
ایند وزرد ودیگر رنگها را قیمت زیادی نباشد

## خیانت لعل

بیجاده بلعل ماند وبلور رنگ کرده هم بلعل
ماند بیجاده از لعل سخت تر باشد وبلور
چون مقابل آفتاب بدارند بعضی سرخ بوذ

وبعضی سفید وبسوذن هم سفید بوذ
ولعل بسوذن هم سرخ بوذ ٥
محافظت لعل
همچون محافظت مروارید باید کردن
خاصیت او
نزدیک خاصیت یاقوت یافته اند
تعریف فیروزه
فیروزه انواعست انچه درخشنده تر وبطراوت تر
بوذ انرا بو اسحاقی خوانند وان
معروف ترین معادنست ٥
قیمت فیروزه

فیروزه

فیروزه که ابدار وصلیغ ومسموع یا
بیکانی باشد نیم مثقال بده دینار
ارزد ویک مثقال بسی دینار ودو مثقال
هفتاد دینار وسه مثقال صد و
پنجاه دینار واگر سبز فام باشد هر دیناری
پانج دانک اید وفیروزه بد را قیمت اندکی بوذ
محافظت او
فیروزه را همچون مروارید نگاه باید
داشتن واز روغن وچربش بزیان اید
خاصیت فیروزه
دیدن فیروزه چشم را سوذ دارد ودر

ودر داروها جهت بکار دارند و با خود
داشتن بفال نیکو داشته اند و گویند
کسی که با خود دارد بوخصم خود مظفر
اید و باذشاهان آنرا بسند بدل
دارند ورسم باذشاهان قدیم ان
بوده که چون افتاب بحمل میرفتی
جواهر قیمتی حاضر کردندی و در وی
می نکرستندی و در قدحها شربت کردندی
انداختندی و بعضی وزه میل زیادت

بیجاده

اگر بونک یاقوت سرخ بود بغایت نیکو
و

داب دار بنسبت لعل میانه اوذ و
بسیار باشد که بیجاده بیاقوت
مشتبه شود باتش فرق توان کردن
و بعضی باشد که باتش متغیر نگردد
یاقوت شکل نشاند و در بر سرد شود و
بیجاده جنبی بلود ۵

عقیق

انواعست وازهمه زرد صافی شفاف
بود و از بسیاری که هست قیمت زیادت
ندارد و داشتن عقیق بفال دارند

تعریف دهنج

دیگر دهنهٔ سبزی باشد که از وی رنگ
زنگاری بدرفشد و بروی خطها سیاه
باریک کشیده بود هرچه صافی تر بود
از او دهنهٔ شیرین خوانند وانچه تیره
بود تلخ خوانند و معدنش در کوهها
فرنگ از جانب مغرب بود و دیگر
جایها اندکی نشان میدهند و گویند
در ترکستان شهری هست که او اسباب
ساخته است اجا دهنهٔ سرخ بو نک
یاقوت بود اما دهنهٔ بهترین دهنهٔ
فرنگی باشد از آن قدحها و زینها و کمرها
سازند

٩

سازند و بغایت عزیز دارند

خاصیت او

چشم را سود دارد و در کهاچشم بنشانند
و روشنی بیفزاید و آبله ببرد اما دهنهٔ
شیرین چشم را شاید

معرفت لاژورد

هرچه نیکو بود درونش طلا از بتوان دید
و هرچه صافی تر و خوش رنگ تر بود بهتر بود

خاصیت او

دوا اسهال سودا هیچ دارو بهتر از لاژورد
شسته نباشد و اصحاب مالیخولیا را

وکسانی که خواب را نیابد سود دارد وچون
مو بلک چشم طلا کنند هوش بود بیابند
تعریف یشم
یشم انواعست از همه بهتر سفید است
که بازردی زند وبعضی باشد که شفاف
وانکی باسیاهی زند وباشد که سیاه بود
خاصیت او
کسی که با خود دارد از صاعقه ایمن بود
ودر چشم مردم شیرین بود وپشم را با معده
خاصیتی بود که سنت تا عدی که گفته اند
اگر کسی کردن بند یکی از یشم ودرکردن



از درد جنانکه شب بر او محدود باشد
معده او قوی کند واز درد ایمن باشد
معرفت بلور
بهترین بلور هندیست وانچه تیره و
بد باشد انرا نیم بلور خوانند
خاصیت او
چون بلور نیکو شفاف دو مقابل
افتاب بدارند از عکس او آتش درگیرد
وهر که با خود دارد از درد دندان ایمن باشد
معرفت جزع
معدن جزع یمن باشد و بهتر از وصلب تر

نسبت وبودن عقیق باشد وانواع بود
سفید وسیاه وسرخ وامیخته برنگها
مختلف وبر بعضی خطها کشیده بود
وبر بعضی صورتها تمام وناتمام بود ٥

خواص جزع

کسی که با خود دارد بسیار اندوهگین شود
وخوابها شوریده بیند ومیان او
ودیگر مردم خصومت بسیار افتد واگر
بر کودکان بندند آب از دهان بسیار رود

معرفت یشب

یشب نیز انواع است وبهترین سبز خست

وانکه بود درشتی نبود زود شکند

خواص او

در معده جاه ودارو ها چشم بکار دارند
وخون که از گلو وسینه براید باز دارد
وسپرز بزرگ وعسر البول وریش
امعا را سود دارد ٥

معرفت انواع بازهر

بازهر سفید وزرد وسبز وخاک رنگ
باشد بهترین ان بود که مانند ساق
چغندر بود ونوعی بود که انرا عسلی
خوانند زرد که با سفیدی زند

امتحان بازهر

اگر بساید و در شیر کنند و شیر ببندد نیکوست

خاصیت او

هرکسی را که زهر داده باشند یا گزندک
گزیده بود چون بقدر دانگی سوده
بوی دهند زهر بعرق و جنس آن از او
بیرون آید و آنچه زرد بود یا سفید
بقوت تر بود و نوعی که مانند
ساق چغندر بود و چون
بسوزانند سیاه شود و دروی
چیزی بود که باتش نسوزد ۵



معرفت مغناطیس

وآن سنگی باشد که آهن رباید
و چندانکه بزرگتر بود بزرگتر برگیرد
و معدن او جزیره عمان بود و در آن
دریا کشتی باهن نتوانند گذشتن و
بهترین او سرخ سیاه فام بود ۵

خاصیت او

بوعلی سینا گوید اگر کسی را آهن سوده
دهند مغناطیس سوده باید داد
تا آن آهنها را جمع کند و بیرون آورد
واگر مغناطیس حل کرده در دست

مالند و باز ارند تا خشک شود و
دست بر قفل بستی بمالد باز شود و
چون زن بار دبر نهد بو بای بیند
بچه زود بیرون اید ٥

معرفت حجر الظفر

وانرا غزوی خوانند وان انواعست
سبز و سیاه و سرخ و سفید و نقش
بو هیچ سنگ چنان خوب نباید امروی ب

خواص او

هرکه با خود دارد از بیمار دور و با ایمن بود و بر دشمن مظفر

معرفت مینا

همچون ابگینه معمول باشد و انواع
سازند برنگهاء مختلف و سبز از همه
بهتر باشد و سبز بجانب زمرد
کنند و از مینا طرایف بسیار سازند
چون قدح و کوزه و مرصع کنند ٥

معرفت الات چینی

کاسه و قدح و غیر ازان سازند گویند
اگر زهر در وی کنند عرق بروی
پیدا شود

خواص او

سفالش سوده در درد دندان بکار اید
و چون که از چینی دود چون بروی باشند
باز دارد

معرفت کهربا

وان الوانست انجه زرد وشفاف باشد

جون بمالند تا گرم شود کاه وگیاه بر گیرد

والله اعلم

اگر در رصد بنمای عالم نور تجلی را
ندوزخ بار تشنا سد کسی فردوس اعلی را
اگر دیدار بنمای وجشم اینار ارا ب
برای همه دوزخ گشتدار صحرا
نزد پر نور امشی بر وادی جین
که از حور رشید دوشن بر دلبی بود سی را



در معرفت عطرها

مشک

وان جند نوعست از همه بهتر مشک
ختنی باشد که از خطا آورند ونافه
ازان با نون مثقال بر آید وپوست
نافه یک درم بیش نباشد وبروی
هیچ موی نباشد وبعد ازان مشک
تبتی ونافها او خرد باشد بوزن
تا جهار مثقال بیش نبود وبروی
موی اندک باشد ومشک او بعضی زرد
باشد که تازه تر بود وبعضی سیاه

که کهنه تو وانچه بوی نافه سفید بود
هم بتبستی تو دلیل باشد که
امتحان مشک
آبگینه بر آتش نهند و مشک بر وی ریزند
اگر بوی خالص آید نیکست و اگر
خیانت کرده باشند دیگر ستانند
سوزن و سوزن در سیر زنند و در نافه
زنند اگر بوی ندهد نیکست و اگر
دهد بدست و بسیار باشد که سیر
سوزن خیانت در وی اکنند و اگر
جو و گندم یابند و مشک فروشان
گویند



که بند آهو خورده است دروغ بود و
اگر خون یابند دلیل آنست که نافه
زود شکافته اند و نرسیده است
و آن پیش از سالی بود و اگر سفید
باشد دلیل آن باشد که نم یافته
است و تباه شده و خیانت مشک
بسیارست احتیاط تمام باید کرد
خاصیت او
مشک بر همه سود دارد و هم دارو هاضم
و دفع بهار بکار دارند وحفرب
مشک بکافور دفع شود که

معرفت عنبر

بهترین عنبر اشهب نیک سفید
و بوزن سبک چون بشکنند میان
او هم سفید بود و چربی آن
بسیار بود و بوی او بوی مشک
غلبه نکند بعد از آن سیاه [illegible] گویند
و از آن ازرق باشد و چرب بود
و بوی او بوی مشک غلبه کند
و بعضی از آن سفید بوزه باشد
از جهت هوا سیاه شود و چون بشکنند
خاک رنگ بود و اندکی بسوختن نزند
بعد

بعد از آن عنبر سیاه باشد و آن
جز غالیه را نشاید

امتحان عنبر

چون شک باید کردن عنبر خالص چون
روغن تمام گداخته شود و بر روی
آبگینه برود و آنچه خیانت دارد چیزی
ثقل بماند چنانکه بستاند جزوی
از وی و بر آبگینه نهد و بر آفتاب بگذارد
اگر همه بگدازد خالص است و اگر نگدازد
نه و چون بگدازد اندکی بر جامه سفید
مالد اگر اثر نماند خالص است والله اعلم

معرفت عود

عود انواع بسیارست و هر عود که
بر سر آب آید بد باشد باید که محکم و
چرب و سنگین باشد و بر آتش پایدار
بود و چون بر آتش نهند از اول
تا آخر بوی او یکسان بود و آخر
که سوخته گردد بوی آن ناخوش نبود

خاصیت او

بدماغ سود دارد و اعصاب را معتدل
بود و قوت دل دهد و در مفرحها
و معجونها کنند و معده ضعیف را
باز بصلاح آورد و چون بخایند بوی
دهن خوش کند و پیشتر اعضا را
سود دارد والله اعلم

معما

تبکل خوا، خویش ایک خوا، حلوا بار
زانکه هرکز بد نبیند نفس نیک اندیش را

بو رنج جاکر یا سبب زیا معده یا
بواسیر بوذ که خون ازوی بسیار
روذ و کونه روی ازان متغیر شده
باشد بعد ازان در جای کاهی
بغایت دوش ظاهر بدن رانیکو
احتیاط کند تا مباذا که بهقی تنکل
باشد یا ابتدا بهق بوذ که
بهق در ابتدا بغایت نا پدید
بوذ بعد ازان قوی کردد و ظاهر
شوذ اکر بیاضی تنکل یا سوادی
تنکل بیند بداند که ابتدا بهق است

ولا صروف الدهر فی قیل و قال
یا ندیمی قم فقد ضاق المجال

و بعد ازان تونجی کرده و بماند واکر
بر بدن تا و مانند خال بود اندکی بزرک
یا داغ کرده باشند یا اندک نشانه
بود احتیاط بلیغ باید کردن تا نه
برص باشد که داغ کرده باشند
یا رنک سرخ کرده باشند و چون
چند روز بکذرد آن رنک محو شود
و اثر برص ظاهر کردد باید که اورا
در حمام برد و اندامهای او بشوید باب
کرم و اشنان و صابون و بوره و سرکه
و نیکو بمالد بعد ازان در جای

احتیاط کنند بعد ازان
او را در سخن آورده و احوال سمع و سخن
کفتن او و عقل او و ذکاء او احتیاط
کنند و موی سر احتیاط کنند و حد
اعتدال اعتبار نهند و حدقه
چشم احتیاط کنند که باید که صافی بود
و در خردی و بزرکی در حد اعتدال
و باید که احتیاط کنند که از دور
هر چیز را نیکو می تواند دید و
ستبلهٔ چشم باید که صافی بود
که کدورت آن دلالت کند بجذام

واکر دو زرد بود دلالت کند
بر ضعف جگر واکر دو دکرا زرد
بسیار بود جبلی بود و باید که
بلکها چشم پاک باشد و درنکریستن
بحد اعتدال بود که اکر تیز نکرد
بغایت بد بود واکر نکریستن او
بطی بود کند طبع بود و هر کس
که او را این دو حالت بود باید که
بوقتی که از خواب بیدار شود پلک
چشمها اونیکو بمالد مدتی تا انرا
دفع کند و باید که مژه وابرو
بغایت

بغایت احتیاط کند که اکر تنک باشد
بد بود علی الخصوص که با سر چشم درد
و درشتی آواز بود و هر سه هر دو
حد وسط اعتبار باید کردن
و حال نفس زدن از دهان
وبینی هر دو احتیاط کند مبادا که
کند بود و شکل بینی را احتیاط
کند که اکر غلیظ بود با آغنه یا کژ
دلالت بران کند که در اندرون بینی
بواسیر بود از اصل افتاب نکاه باید
کردن واحتیاط کند در نفس
زدن

که باید که بی زحمت نفس زند و باعتدال
زند واحتیاط کند باکی دندان و بیخ
و معوادی ان و قوت ان که دندان
قوی سخت دلالت کند بر بسیاری بقا
واکر تنک بود و بی قوة [illegible] داید
واحتیاط کند کردن واکه راست
بود و صافی مباذا که دراجا جراحتی
بود تیکل شد که احتمال خوک بر امدن
بود واحتیاط کند سینه را که باید
که فراخ بود و برو بی کوشت تمام بوذ
که اکر ضعیف بود خاصه که شانها بر امده
باشد



باشد دلالت کند بر سل و باید که اورا
بپشت بخوابانند و شکم اورا جمله احتیاط
کند و بالا خاصه جای جکر و سپرز و فم
معده اکر ازان توجعی یابد دلالت کند
بر ضعف ان و اورا بفرمایند تا بدود
وقوت و طاقت او در دویدن احتیاط
کنند و در قبض و بسط دستهای او
احتیاط کند اکر ضعیف باشد دلالت
کند بر ضعف اعصاب و دستها
و پایها را نیک احتیاط کند مباذا که یکی
از دیکر درازتر یا غلیظتر بوذ ٥

واحتیاط کند مفاصل او در وقت حرکت
و ساقها را احتیاط کند اگر در اغارکها
غلیظ بزرگ فرولف بود دلالت کند بر دا
الفیل و بایة امرها دیگر کسی که مسواح
شناسد بروی پوشیده نماند

## در دلایل موی

اگر موی نرم بود دلالت کند بر بد دلی
واگر خشن بود دلالت کند بر شجاعت
بسیاری موی بر شکم دلالت کند بر شبق
بسیاری موی بر شانها و گردن دلالت کند بر
حمق بسیاری موی بر سینه دلالت کند
بر

بر کند فهمی واگر موی بر سربا بر ایستد دیگر
قایم باشد دلالت کند بر بد دلی

## در دلایل لون

رنگ اشقر احمر دلالت کند بر بسیاری
خون و حرارت و رنگی که میان سفیدی
و سرخی بود دلالت کند برا عتدال
مزاج هر کس که رنگ او مثل رنگ
آتش باشد او شتاب کار و دیوانه بود
هر کس که لون او سرخ و تنك بود او شرمگین
بود هر کس که لون او سبز و سیاه بود
بدخلق بود و بغایت نابسندیده

در دلایل چشم

هر کس که چشم او بزرگ باشد کاهل بود
هر کس که چشم او گاوفش ورفته بود خبیث بود
هر کس که حدقهٔ او بغایت سیاه بود بزدل
بود. هر کس که چشمهای او چون چشم بز
بود نادان بود. هر کس که چشمهای او تیز
بود و با سرعت مکار و دزد و حیلتی بود
هر کس که حرکت چشمهای او ساکن و دیر
بود صاحب فکر بود. هر کس که چشم
او در نگرستن مانند چشم زنان بود او
شبق بود. چون در نگرستن چشم بر هم
بر بزدکی حمنت و حریافت سعادت
هر کس که ارش او کوتاه بود بزدل بود.

در دلایل کف

هر کس که کف او نرم و لطیف بود دلالت
کند بر سرعت فهم و جودت طبع و هر کس
که کف او خشن و کوتاه بود دلالت کند
بر احمقی کف چون کوتاه باشد دلالت بود بر عونت

در دلایل ساق و وکل و قدم

هر کس که قدم او بسیار گوشت باشد سخت
کند فهم بود هر کس که پاشنهای پای او باریک
بود بزدل بود بسیار گوشت بر سرین

دلالت کند بر ضعف قوت و سستی

در دلایل کام زدن

هر کس که کام زدن او فراخ باشد و بطی
متأنی بود و هر کس که کام زدن او کوتاه
باشد و سریع عجول باشد و در امور بغایت
اهتمام نیکو بود اما استحکامی نباشد

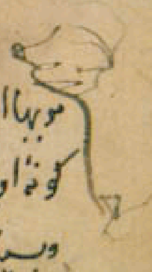
در دلایل شجاع

موبها او قوی باشد خشن و قامت او
راست باشد و کتفها و استخوانها او
وغیره سخت بود بزرگ سینه و شکم و شانه
و سخت زانو و گوشت در حد اعتدال

در دلایل



در دلایل بددل



موبها او نرم بود و قامت او کژ باشد و
کونه او زرد باشد و چشمها او ضعیف باشد
و بسیار زند و دست و پاها او لطیف
و نحیف بود و نگرستن او نگرستن محزون بود

در دلایل ترکیب نیک

گوشت او نرم و تر و لطیف بود و اندک
درو و او گوشت بسیار در آن باشد لون
او میان سرخی و سفیدی که و موی او تنک
چشمها او شهلا و در روی رطوبت بود
و میان کوتاهی و درازی دست و پای

دو بزرگی وخردی معتدل وسراو
دو بزرگی وخردی معتدل وگردن او
اوگی غلیظ ودرها او میلون میان
سطبی وحد ی وصه ودوی او را اندک
استدارت بود وپیچی او جراینه خوی
واعتدال واندکی دبسیاری گوشت معتدل

در دلایل ترکیب بد

لون او عظیم سپید باشد یا عظیم گندم
گون وشکم او بزرگ وانگشتها خرد
دوی او عظیم مستطیل و بر دو پهلوها او گوشت
بسیار بود وپیشانی او مستدیر بود

ودرشی

۱۰۶ ودرشی بزرگ وساقها دراز ودوی دراز

انجه در فراست لازمست

باید که بهر حکمی شتاب نکند وهرگاه که
دو حکم متضاد جمع آیند اقوی یاید
کردن واعتبار کردن وبباید دانست
که دلایل دوی وچشم از همه معتبرتر است
والله اعلم

اهل بیم چون دم علی علی   دریای کرم زنیف و لکد کار
در وصف ملامت چهار سه دم   لدهی کسم نکند مسکوی

تم بعون الله الملک الوهاب ... محمد ... صفر ... ذی القعده ... در آخر زمستان ...

منشا الفضايل والرذايل ثلثة قوى
العقلية والغضبية والشهوانية
اذ لكل واحدة وسط وطرفا افراط
والتفريط والاوساط منها الفضايل
والافراط والتفريط منها الرذايل

القوة العقليــــــة

الافــــراط

وهو الخبث وهو حالة يكون بها الانسان
ذا مكر وحيلة باطلاق الغضبية
والشهوية لينجر كا الى المطلوب
حيلة